

پیام فدایی

۲۵۵

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

سال بیست و پنجم

مهر ۱۳۹۹

سرمقاله

جنگ قره باغ و شعارهای فاشیستی "مرگ بر کرد و فارس و ارمنی" در ایران!

... اختلافات رژیمهای باکو با ایروان بر سر قره باغ امر تازه ای نیست، تاریخی تقریباً سی ساله دارد؛ و همزمان با تشکیل این دو جمهوری بعد از فروپاشی شوروی شکل گرفته است. در رابطه با این اختلافات، قدرتهای امپریالیستی می کوشند به آن دامن زده و بر آتش آن بدمند تا بتوانند پیشبرد ساستهای خود را تسهیل نمایند. بنابراین، در شرایط سلطه قدرت های امپریالیستی بر آن مناطق، این اختلافات با جنگ و خونریزی قابل حل نیست. تنها راه حل برای پایان دادن به چنین اوضاع جنایت بار، مبارزه با سلطه امپریالیستها و رسیدن به یک شرایط دموکراتیک است که در آن خلفهای ارمنی و آذربایجانی سرنوشت خود را به دست خود تعیین خواهند کرد. بر درستی این حکم، تجربه درخشان شوروی پس از انقلاب اکتبر قاطعانه مهر تأیید می زند. با پیروزی سوسیالیسم در روسیه و ایجاد شرایط کاملاً دموکراتیک در آن کشور خلق های ارمنی و آذربایجانی از حق تعیین سرنوشت خود بهره مند شده و توانستند بدون هیچ منازعه ای با دوستی تمام در کنار هم زندگی کنند. ...

صفحه ۲

چریک های فدایی خلق ایران تقدیم می کنند:



ترجمه آلمانی آخرین سخنان زنده یاد، کارگر مبارز و آزاده،

نوید افکاری، قبل از اعدام که از زندان به بیرون فرستاده بود

<https://www.youtube.com/watch?v=KUnnpnMvfWI>

www.sihkal.com

در ورای تبلیغات دفاع از سلطنت

.... رسانه های نامبرده به خاطر قدرت سیاسی - مالی بزرگی که در پشت سر خود دارند، در حالی که شانه به شانه تلویزیونهای دولتی می ساینند، اما بر خلاف قوانین پذیرفته شده موجود در دنیای رسانه ای، منشاء واقعی منابع مالی تامین کننده آنها غیر شفاف بوده و برای عموم قابل دسترسی نیست. مثلاً صاحبان صوری تلویزیون "من و تو" تا کنون به رغم درخواست رسانه های مختلف نظیر "گاردین" حاضر به مصاحبه و روشنگری راجع به تلویزیون خود و منابع تامین مالی و سیاستهای آن نشده اند. به گزارش نشریه "فارین پالیسی" بودجه مالی این رسانه را عده ای از سرمایه گذاران "خطر پذیر" که هویت آنها قابل دسترسی نیست تامین می کنند و به رغم آنکه مثلاً در سال ۲۰۱۶-۲۰۱۷ این تلویزیون حدود ۲۲ میلیون پوند ضرر داده است همچنان به تامین مالی آن مشغولند. این نکته نیز قابل توجه است که در حرکتی ابراهام برانگیز حتی بخشی از آرشیوها و فیلمهای صدا و سیما جمهوری اسلامی راجع به دوران حکومت شاه، برای تغذیه و تقویت این خط در اختیار این شبکه ها قرار داده شده تا مواردی از این آرشیو عظیم به صورت گزینشی بخش و خوراک تبلیغات سلطنت طلبان گردد. ...

در صفحه ۴

در صفحات دیگر

- به رفقای کمونیست آذربایجان، گرجستان و ... (لنین) ۳
- بحران در کومه له و ۹
- ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و روایت یک خاطره (بخش پایانی) ۱۱
- قتل عام سال ۱۳۶۷ و رسوایی "اصلاح طلبان" ۱۴
- یادداشتی پیرامون جایگاه طبقاتی شجریان (اشرف دهقانی) ۲۰

انتخابات آمریکا و مواضع رسوای

باب آواکیان و دنباله روان

ایرانی اش (۱)

.... در انتخابات کنونی، استدلالهای عوامفریبانه ای (مانند "حمایت از جناح "بد" برای جلوگیری از پیروزی جناح "بدتر") توسط بخشی از طبقه حاکم و چهرهای تقلبی (امثال آواکیان و پروانوش) به کار گرفته می شوند، و هدف اصلی جلوگیری از هرگونه بسیج مستقل طبقه کارگر و نوده های مردم علیه کل سیستم سرمایه داری حاکم است. از این روست که در استدلالهای آواکیان و دنباله رو های ایرانی اش، هیچ نوع بررسی جدی و علمی از شرایطی که "ترامپ" را تولید کرده، یعنی سیستم و نظام حاکم در ایالات متحده آمریکا وجود ندارد. ...

صفحه ۱۲

نو عروسان خون، قربانیان

خاموش "خون بس!"

... موهای بلند و پریشانش را در باد شانه می زنند ... عطر کیسوانش فضا را پر کرده است. فرار بوده که امروز شادترین روز زندگی اش باشد و زنان روستا کل زنان لباس سفید عروسی را بر تنش کنند و برایش آرزوی خوشبختی کنند، اما همه می دانند که چه سرنوشت شوم و دردآوری در انتظار دخترک بیچاره است. او عروس خون می شود تا به جنگ مرگ بار دو قبیله اعلان آتش بس کند. کسی اما از او نمی پرسد که دلش به این وصلت رضاست یا نه؟ کسی نمی خواهد به چشمان پر از اندوهش نگاه کند، عروسی است، اما انگار در همان روز عزای دخترک بیچاره تازه بالغ شده شان را به سوگ نشسته اند.

صفحه ۷

جنگ قره باغ و شعارهای فاشیستی "مرگ بر کرد و فارس و ارمنی" در ایران!



سخنگوی دولت روحانی همین موضع را به این شکل اعلام نمود که در درگیری جمهوری آذربایجان و ارمنستان بر سر منطقه قره باغ لزوم "تخلیه مناطق اشغالی" جمهوری آذربایجان موضع دولت می باشد، نباید انتظار داشت که در تجمعات اعلام همبستگی با جمهوری آذربایجان چنین شعارهای فاشیستی از طرف مزدوران و وابستگان به رژیم، سر داده نشوند.

مردم مبارز آذربایجان! توده های آگاه و مبارز!

اختلافات رژیمهای باکو با ایروان بر سر منطقه قره باغ امر تازه ای نیست، تاریخی تقریباً سی ساله دارد؛ و همزمان با تشکیل این دو جمهوری بعد از فروپاشی شوروی شکل گرفته است. در رابطه با این اختلافات، قدرتهای امپریالیستی می کوشند به آن دامن زده و بر آتش آن بدمند تا بتوانند پیشبرد سیاستهای خود را در این منطقه تسهیل نمایند. بنابراین، در شرایط سلطه قدرت های امپریالیستی بر آن مناطق، این اختلافات با جنگ و خونریزی قابل حل نیست و جنگ و خونریزی همچنان ادامه خواهد داشت. تنها راه حل برای پایان دادن به چنین اوضاع جنایت بار، مبارزه با سلطه امپریالیستها و رسیدن به یک شرایط دموکراتیک است که در آن خلقهای ارمنی و آذربایجانی سرنوشت خود را به دست خود تعیین خواهند کرد. بر درستی این حکم، تجربه درخشان شوروی پس از انقلاب اکتبر قاطعانه مهر تأیید می زند. با پیروزی سوسیالیسم در روسیه و ایجاد شرایط کاملاً دموکراتیک در آن کشور خلق های ارمنی و آذربایجانی از حق تعیین سرنوشت خود بهره مند شده و توانستند بدون هیچ منازعه ای با دوستی تمام در کنار هم زندگی کنند.

اما جدا از اینکه درگیری های موجود چه روندی پیدا کند، در رابطه با فریاد های فاشیستی مرگ بر فارس و کرد و ارمنی باید دانست که: اگر مردم ادامه در صفحه ۶

پیش رفتند که شعار دادند: "کورد، فارس، ارمنی؛ آذربایجان دوشمنی" یعنی کرد و فارس و ارمنی، دشمن آذربایجان می باشند. آنها همچنین شعار "مرگ بر ارمنی! مرگ بر ارمنی!" سر دادند. سر داده شدن چنین شعارهای ارتجاعی در تبریز و ارومیه و دیگر شهرهای آذربایجان که خود مهد مبارزه برای دموکراسی و برابری انسانها بوده اند نظر هر آزادیخواهی را به دست های پشت پرده ای جلب می کند که سالهاست آگاهانه بر طبل چنین اندیشه های ارتجاعی تفرقه افکنانه می کوبند. شنیدن چنین شعارهایی به روشنی نشان می دهند که فعالیت های تبلیغاتی اتاق های فکر جمهوری اسلامی و سیاستهای ارتجاعی آنها بی نتیجه نبوده و دشمن توانسته جدا از مزدوران مستقیم خود، متأسفانه ذهن بخشی از هویت طلبان آذری را نیز به بیراهه ببرد.

شعار های تفرقه افکنانه فاشیستی فوق در شرایطی سر داده شدند که نمایندگان خامنه ای در استان آذربایجان شرقی، استان اردبیل، استان زنجان و استان آذربایجان غربی رسماً به پشتیبانی از جمهوری آذربایجان برخاسته و اعلام کردند که قره باغ به "کشور اهل بیت" تعلق دارد. منظور از کشور اهل بیت هم جمهوری آذربایجان می باشد که از نظر سردمداران جمهوری اسلامی مردمش مسلمان شیعه و نه مسیحی می باشند. مزدوران خامنه ای در موضع گیری خود نه تنها طرفین را به آتش بس و مذاکره دعوت نکردند بلکه برای اینکه بنزین بر آتشی که بپا شده بریزند اعلام کردند که عملکرد جمهوری آذربایجان "در بازپس گیری این اراضی کاملاً قانونی و شرعی" می باشد.

با توجه به موضع گیری نمایندگان خامنه ای که بعداً از سوی علی اکبر ولایتی، مشاور امور بین الملل علی خامنه ای، ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی، با زبان دیگری تکرار شد و سپس علی ربیعی،

مردم مبارز آذربایجان! توده های آگاه و مبارز!

بار دیگر بین جمهوری آذربایجان و جمهوری ارمنستان بر سر منطقه "ناگورنو قره باغ" که نزدیک به ۳۰ سال است بر سر آن بین دو کشور اختلاف وجود داشته جنگی درگرفت، جنگی که تلفات و خسارات بسیاری به بار آورد و رنج و خسارات مادی و معنوی بزرگی را متوجه توده های تحت ستم هر دوی این کشورها نموده که حتی بدون وجود این جنگ هم کمرشان در زیر بار حاکمیت رژیم های ضد خلقی آذربایجان و ارمنستان خم شده است. فاجعه استفاده ارتش جنایتکار آذربایجان از بمبهای خوشه ای علیه توده های غیر نظامی در ارمنستان، حملات توپخانه ای وحشیانه دولت ارمنستان به توده ها در مناطق غیر نظامی آذربایجان و شرکت ارتش مزدور ترکیه و گسیل مزدوران داعشی برای قتل عام مردم بی گناه ارمنی در این جنگ، همگی، جلوه های کوچکی از ماهیت ضد خلقی جنگ کنونی را در چشم همگان آشکار می سازند. اکنون اعلام شده که با "وساطت" دولت روسیه، طرفین ظاهراً به آتش بس رضایت داده اند و تا این لحظه آتش بس لرزانی بین طرفین درگیر در مناطق جنگی حکمفرماست. اما هیچ نیروی مردمی و آزادیخواه، هیچ انسان عدالتخواه که ادعای تعهد به دموکراسی و حق تعیین سرنوشت خلقها در یک محیط آزاد و دموکراتیک را دارد، نمی تواند با مشاهده اهداف و نتایج این جنگ ضد خلقی، آن را از سوی هر دو طرف و حامیان امپریالیستشان محکوم نکند.

به دنبال این درگیری نظامی، شاهد تجمعات اعتراضی متعددی در یک سری از شهرهای آذربایجان مانند تبریز، ارومیه و اردبیل و... در حمایت از جمهوری آذربایجان و محکوم کردن جمهوری ارمنستان بودیم. در این تجمعات در حالیکه شعارهایی در دفاع از حق حاکمیت آذربایجان بر قره باغ سر داده می شد شاهد نعره های فاشیستی و عربده های "گرگهای خاکستری" نیز بودیم. تجمع کنندگان به خصوص در روز شنبه ۱۰ مهر ماه تا آنجا

سفیدها، سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها که توسط کشورهای آنتانت حمایت می شدند، و علیه محاصره و کمک نظامی آنها [به ضدانقلابیون]، نگهداشته ایم. شما، رفقای کمونیست قفقاز احتیاجی به ایجاد شکاف ندارید. شما باید از وضع مساعد بین المللی در ۱۹۲۱ استفاده کنید و یاد بگیرید که هر چه جدید است را با احتیاط و برنامه بیشتری بسازید. در سال ۱۹۲۱ اروپا و دنیا آن چیزی نیستند که در ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ بودند.

از تاکتیکهای ما الگوبرداری نکنید، ولی دلایل ویژگیهای خاص آنها، شرایطی که باعث پیدایش آنها شدند و نتایج آنها را تجزیه و تحلیل کنید؛ و رای حروف بروید و روح و عصاره و درسهای تجربه ۲۱-۱۹۱۷ را بکار گیرید. شما باید با کشورهای سرمایه داری تجارت کنید و پایه های اقتصادی خودتان را هم اکنون و بدون هیچ درنگی بسازید. هزینه این کار نباید عذر و بهانه ای برای عدم انجام این کار باشد، حتی اگر این به معنی آن باشد که این هزینه سر به دهها میلیون از منابع معدنی پر ارزش بزند. شما باید کوششهای فوری نمایید تا شرایط دهقانان را بهبود بخشید و پروژههای وسیع برق رسانی و آبیاری را شروع کنید. آنچه که شما به آن بیشترین نیاز را دارید، آبیاری است، زیرا که آبیاری بیش از هر چیز دیگر منطقه شما را احیاء خواهد کرد و به آن حیات تازه ای خواهد بخشید، گذشته را مدفون خواهد ساخت و انتقال به سوسیالیسم را مطمئن تر خواهد نمود.

امیدوارم که شما شیوه لاقیدانه من را ببخشید. من مجبور بودم که نامه را در مدت کوتاهی بنویسم تا بتوانم آن را همراه با رفیق میاسنیکوف بفرستم. بار دیگر بهترین درودها و آرزوهایم را برای کارگران و دهقانان جمهوریهای شوروی قفقاز می فرستم.

ن. لینن

مسکو، ۱۴ آوریل ۱۹۲۱

پراودا گروزی، شماره ۵۵، ۸ مه ۱۹۲۱

مطابق نسخه روزنامه منتشر شد.

مجموعه آثار لینن، جلد ۲۲، ص ۱۸-۳۱۶

توضیحات:

۱- آنتانت - بلوک قدرتهای امپریالیستی (انگلستان، فرانسه و روسیه) که شکل نهایی خود را در ۱۹۰۷ گرفت و علیه اتحاد سه گانه امپریالیستی (آلمان، اتریش - مجارستان و ایتالیا) متوجه بود. این بلوک اسمش را از موافقت ۱۹۰۴ انگلستان و فرانسه Cordiale Entente گرفت. در طول جنگ جهانی امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴، ایالات متحده، ژاپن و سایر کشورها به آنتانت ملحق شدند. پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، اعضای اصلی این بلوک - انگلستان، فرانسه، ایالات متحده و ژاپن - مداخله نظامی علیه روسیه شوروی را سازمان دادند و در آن شرکت کردند.

و.ای. لینن

به رفقای کمونیست

آذربایجان،

گرجستان،

ارمنستان،

داغستان و

جمهوری کوهستانی!



شده و تا درجه قابل ملاحظه ای هنوز هم هست. قفقاز در موقعیتی است که زودتر و با سهولت بیشتری با غرب سرمایه دار تجارت را شروع کند و با آنها «زندگی» کند. اینها تمامی اختلافات نیستند، ولی کافی هستند که نیاز به تاکتیکهای متفاوت را نشان بدهند.

شما نیاز خواهید داشت که میانه روی و احتیاط بیشتری به خرج دهید و آمادگی بیشتری برای دادن امتیازاتی به خرده بورژوازی، روشنفکران و بخصوص دهقانان نشان بدهید. شما باید از طریق سیاست امتیازات و تجارت، سریع ترین، بیشترین و حداکثر استفاده ممکن اقتصادی را از غرب سرمایه دار بکنید. بعضی از منابع معدنی وسیع شما عبارتند از نفت، منگنز، ذغال سنگ (معدنهای تکورچلی) و مس. شما از هر امکانی برخوردارید تا یک سیاست گسترده امتیازات و تجارت را با کشورهای خارجی توسعه بخشید.

این را باید به یک مقیاس وسیع، با استحکام، مهارت و احتیاط انجام داد و از آن باید برای بهبود شرایط کارگران و دهقانان تا بیشترین حد ممکن و برای استفاده از روشنفکران در کار ساختمان اقتصادی، استفاده کرد. شما باید از طریق تجارت با ایتالیا، آمریکا و سایر کشورها، هر کوششی را بکار ببرید تا نیروهای مولد سرزمین غنی خودتان، منابع آبی و آبیاریتان را تکامل بخشید که به ویژه به عنوان وسیله ای برای ترقی دادن کشاورزی و دامداری مهم هستند.

آنچه که جمهوریهای قفقاز متفاوت از جمهوریهای فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه می توانند و باید انجام دهند، اینست که انتقال آرام تر، با احتیاط تر و سیستماتیک تری به سوسیالیسم را انجام دهند. این آن چیز است که شما باید درک کنید و شما باید بتوانید که آنرا متمایز از تاکتیکهای ما انجام دهید.

ما جنگیدیم که اولین شکاف را در دیوار سرمایه داری جهانی به وجود آوریم. شکاف به وجود آمده است. ما مواضع خود را در جنگ شدید و فوق انسانی علیه

گرم ترین دروهای خود را به جمهوریهای شوروی قفقاز می فرستیم و مایلیم این امید را بیان کنم که اتحاد نزدیک آنها به عنوان نمونه ای برای صلح ملی خواهد بود که تحت حاکمیت بورژوازی بی سابقه و تحت نظام سرمایه داری غیرممکن است.

ولی همانقدر که صلح ملی در بین کارگران و دهقانان ملیتهای قفقاز مهم است، نگهداری و تکامل قدرت شورایی، به عنوان گذرگاه انتقال به سوسیالیسم، مهم تر هستند. این وظیفه مشکل است ولی کاملاً عملی و شدنی است. مهم ترین نکته برای تحقق موفقیت آمیز این وظیفه آنست که کمونیستهای ماوراء قفقاز باید کاملاً نسبت به ویژگی خاص وضع خودشان و وضع جمهوریهای خود، که از وضع و شرایط جمهوریهای فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه (R.S.F.S.R) متمایز است آگاهی داشته باشند؛ اینکه آنها باید نیاز به خودداری کردن از الگوبرداری از تاکتیکهای ما را درک کنند، بجای این کار متفکرانه آنها را برای تطبیق با شرایط مشخصی که با شرایط ما فرق دارند، تغییر دهند.

جمهوری شوروی روسیه هیچ کمک و مساعدت سیاسی یا نظامی خارجی نداشت. برعکس، سالها و سالها این جمهوری بر علیه تهاجمات و محاصره آنتانت (۱) جنگید. جمهوریهای شوروی قفقاز، کمک سیاسی و تا حدی نظامی از طرف جمهوریهای فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه دریافت کرده اند. خود این به تنهایی، فرق بزرگی را ایجاد کرده است.

دوم، اینک هیچ دلیلی وجود ندارد که از یک تهاجم آنتانت و یا کمک نظامی به گاردهای سفید گرجی، آذربایجانی، ارمنی، داغستانی و کوهستانی ترسید. قدرتهای آنتانت در روسیه «انگشتان خود را سوزاندند» و این احتمال آنها را مجبور خواهد کرد که تا مدتی محتاط تر باشند. سوم، جمهوریهای قفقاز خصلت دهقانی حتی بیشتری نسبت به روسیه دارند. چهارم، روسیه از نظر اقتصادی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری منزوی

دو چندان گردید و با شدت گیری مبارزات توده ای تداوم یافت.

در این سالها اتاقهای فکر طبقه حاکم و اربابان جهانی شان شدیداً به تلاش افتاده اند تا در مقابل قدرت فزاینده کارگران، زنان، توده های محروم و جوانان انقلابی که برای شکار سر هیولای جمهوری اسلامی و دسترسی به آزادی و حقوق مشروع خویش هر روز در مقابل این رژیم صف می بندند، ماشین جنگی شان را به منظور کنترل و انحراف مبارزات توده ها هر چه بیشتر تجهیز کنند. علاوه بر تشدید سرکوب، اعدام و زندان و خفقان به مثابه سلاح اصلی حافظ بقای جمهوری اسلامی، این نیروها از یکسو با مشاهده رادیکالیسم جوانان مبارز، تبلیغات مسموم وسیعی را علیه انقلاب - به عنوان راه حل قطعی برای برون رفت از بحران موجود- و شیوه های رادیکال مبارزه و در راس آن جنبش مسلحانه و چریکهای فدایی خلق به راه انداخته و صد ها جلد کتاب و رساله و نوشته دروغ برای مقابله با گرایش مادی و معنوی جوانان مبارز به رادیکالیسم انقلابی منتشر کرده اند. از سوی دیگر این تعرض ایدئولوژیک برای کمونیسم زدایی و ضدیت با انقلاب، با موجی از تبلیغات به نفع مرتجعین و به طور مشخص به سود سلطنت با تطهیر رژیم شاه جنایتکار و عوامفریبی در مورد پایگاه توده ای تفاله های آن رژیم تکمیل شده است. در پیشبرد چنین سیاستی ست که ما شاهد ظهور وسایل ارتباط جمعی و تبلیغاتی قدرتمند جدیدی نظیر تلویزیونهای فارسی زبان که به خصوص در دوره رونق شبکه های اجتماعی در میان مردم بتوانند هر چه متمرکز تر و موثر تر نقش شکل دادن به افکار عمومی از سوی صاحبان سرمایه و قدرتهای حاکم را بر عهده بگیرند می باشیم.

همه به یاد دارند که قیام های فخر آمیز گرسنگان در دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ دیگر بار، گستردگی و عمق خواست بنیادین توده ها تحت ستم برای برافکندن رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و ایجاد تغییرات بنیادین در جامعه تحت سلطه ما - یک انقلاب اجتماعی- را به نحو غیر قابل انکاری به نمایش درآورد. اما درست در ببحوجه قیام دی ماه ۹۶ به ناگاه دستهایی مشکوک مدعی کشف جسد رضا خان قلدر در نزدیکی حرم عبدالعظیم در شهر ری (در جنوب تهران) گشته و عکس ها و فیلمهای زیادی از این خبر جعلی از طریق وسایط ارتباط جمعی حکومت در داخل و شبکه های فارسی زبان خارج پخش شد. به شکلی که بر روی آنتن باقی ماندن این خیر دروغ به فرصتی برای حکومت رسانه های تبلیغاتی برای حکومت دیکتاتوری رضا خان و پسرش که هر دو از مهره های خانه زاد غارتگران جهانی و دیکتاتورهای بالفطره بودند، گشت.

در ورای تبلیغات دفاع از سلطنت!



"شهبانو"، "انقلاب ایران چهل سال بعد" و ، این رسانه ها یک بهشت خیالی و تصویری به شدت یکجانبه از زمان شاه ارائه می دهند که تکرار آن در ذهن نسل هایی که آن دوره را ندیده اند، ایجاد توهم و به قول این دستگاه های تبلیغاتی "نوستالژی" می کند. این واقعیات منجر به این برداشت در نزد بخشی از افکار عمومی تحت تاثیر این تبلیغات شده که گویا امپریالیستها و قدرتهای واقعی گرداننده و تغذیه کننده این کانالها با پیشبرد تبلیغات آشکار پرو سلطنت در صد بازگرداندن رژیم ساقط شده سلطنتی ۴۲ سال پس از سرنگونی آن به جای جمهوری اسلامی هستند. **سوال اینجاست که آیا حقیقتی در برداشت فوق موجود است و اگر چنین نیست، چه اهداف ضد مردمی ای در پروژه سیستماتیک تبلیغ به نفع سلطنت نهفته است؟**

در رابطه با سوال فوق ابتدا مهم است توجه کنیم که موج جدید و سازمانیافته تبلیغات به نفع سلطنت از مقطع جنبش سال ۸۸ به طور آشکار تشدید شد و به تدریج در ده سال اخیر با سرمایه گذاری های مادی و معنوی امپریالیستها و دستگاه های رسانه عمومی وابسته به آنها گسترش یافته و به یک تلاش و خط آشکار برای شکل دادن به افکار عمومی توده های به جان آمده از مظالم جمهوری اسلامی بدل گشته است. در واقع، از زمانی که جنبش دلیرانه توده های تحت ستم ایران در سال ۸۸ زمین را در زیر پای زمامداران جمهوری اسلامی و حکومت آنان لرزاند و با کوبیدن میخ بزرگی بر تابوت "پروژه کلان اصلاحات"، مرگ یکی از بزرگترین پروژه های ضد انقلابی دستیخت طبقه حاکم برای تداوم حاکمیت نظام ظالمانه کنونی را اعلام کرد، تلاشهای طبقه حاکم و حامیان جهانی اش نیز برای به انحراف بردن و سرکوب کردن این جنبش

همه می دانند که در سالهای اخیر تبلیغ به نفع سلطنت، از سوی دشمنان مردم ایران به عنوان یک خط سیاسی هدفمند تعقیب می شود. در این میان، شبکه های تلویزیونی ای که از خارج برای مردم ایران برنامه پخش می کنند نقش برجسته ای ایفاء می کنند.

در رابطه با شبکه های خارج از کشور که برای ایران برنامه پخش می کنند، برجسته ترین بازیگران در این میدان، تلویزیون "من و تو" و با فاصله کمی از آن ایران "اینترناشنال" می باشند که اولی از سال ۱۳۸۸ و دومی در سال ۹۶ و هر دو در ببحوجه مسایل مربوط به قیامهای توده ای علیه رژیم رسماً شروع به کار کردند و برخا مدعی اند که تا "بیست میلیون" بیننده در ایران دارند. این شبکه ها نیز میلیونها دلار صرف تهیه برنامه های "ظاهراً تاریخی" و "فرهنگی" کرده و در میدانی که به یمن دیکتاتوری و خفقان راه بر هرگونه آزادی بیان برای اکثریت آحاد جامعه بسته شده و هر گونه صدای مخالفی با زندان و شکنجه و حتی اعدام پاسخ می گیرد، میدان داری می کنند. در این شبکه ها روند سیستماتیکی در جریان است که تبلیغ به نفع سلطنت پهلوئی مرکز آن را تشکیل می دهد؛ و در میدانی که رقیبی بهتر از رژیم رسوا و دروغگوی جمهوری اسلامی با تبلیغ خرافات مبتذلش در آن حاضر نیست، و در شرایط حاکمیت سانسور و خفقان دولتی، این شبکه ها سعی می کنند با پر کردن خلاء موجود، هر یک به شیوه خاص خود، خوراک تبلیغاتی شان را به افکار عمومی تزریق کنند و در این مسیر، بطور طبیعی مخاطبینی بویژه در میان طبقات متوسط و بالا پیدا می کنند. با برنامه های عوامفریبانه ای نظیر "تونل زمان"، "پدرم شاپور"، "آریامهر" ،

مساله یعنی ضرورت نابودی نظام سرمایه داری وابسته در ایران در جریان یک انقلاب اجتماعی با هدف محو و الغای تمام مظاهر فاجعه بار مناسبات ارتجاعی موجود، و برقراری نظامی که در آن نیل به "نان، کار، آزادی و استقلال واقعی" تضمین شده باشد، می کوشد با به جریان انداختن بحث "شاه" بهتر بود یا "آخوندها"، انرژی انقلابی توده های به پا خاسته را به اتلاف ببرد. تبلیغات پرو سلطنت یکی از ابزار پیشبرد سیاستهای ضد انقلابی امپریالیستها در شرایط تشدید بحران رژیم خدمتگزارشان در ایران می باشد تا با توسل به آن از خطر ضربه خوردن و نابودی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران در شرایط احتمالی یک برآمد بزرگ دیگر نظیر انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ بکاهند.

حال در پاسخ به این سوال که شبکه ها نامبرده در ورای خط دفاع از سلطنت چه سیاست و اهدافی را تعقیب می کنند، رجوع به تجارب گذشته نیز آموزنده خواهد بود. سیاستی که رژیم شاه در شرایط رشد جنبش انقلابی در دهه پنجاه و حضور دو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران در صحنه مبارزه علیه امپریالیسم و برای سرنگونی آن رژیم در پیش گرفت، یکی از این تجارب است. بر اساس آن سیاست، در حالی که مخالفان مارکسیست و مجاهد توسط دستگاه های امنیتی به صلابه کشیده می شدند، در شرایطی که **دستگاه جهنمی ساواک شکنجه های وحشیانه ای بر آنان اعمال می کرد، اما روحانیت مرتجع و بسیاری از همین روحانیون کاربردست امروز فرصت می یافتند به منبر بروند و حتی با انتقاد از حکومت به کار فریب توده ها مشغول باشند. شاه حتی در شرایطی که هیچ نوع اجتماعات کارگری و مردمی را بر نمی تابد، اما در همان حال اجازه و امکان می داد تا مذهبیهون به اصطلاح مخالف شاه، "حسینه ارشاد" خود را برپا کنند و نیروی بزرگی از مبارزین و مخالفین رژیم را به خود مشغول نمایند. هدف از چنین سیاستی آن بود که نیروهای جوان مبارز به جای رفتن به سوی کمونیست ها که نابودی سیستم سرمایه داری وابسته و پایان دادن به سلطه امپریالیستها در ایران را هدف و آماج خود قرار داده بودند، به این مجمع علنی کشیده شوند تا مبارزه علیه رژیم شاه در سطحی محدود باقی بماند و به جای کمونیست ها و نیروهای رادیکال جنبش، روحانیت تقویت شود و در همان حال این محل ها به محیطی برای تعقیب و "شکار" جوانان مبارز توسط ساواک جهنمی شاه تبدیل شده بودند. امروز نیز همین سیاست البته با تمی دیگر یعنی آترناتیو قرار دادن سلطنت و کوشش در سوق دادن مبارزه مردم علیه صرفاً رژیم جمهوری اسلامی در جهت حفظ سلطه امپریالیسم**

نکته مهم دیگری که در مورد شبکه های تلویزیونی فوق برای افکار عمومی باید متذکر شد این است که رسانه های نامبرده به خاطر قدرت سیاسی - مالی بزرگی که در پشت سر خود دارند، در موقعیتی قرار گرفته اند که در حالی که شانه به شانه تلویزیونهای دولتی می ساینند، اما بر خلاف قوانین پذیرفته شده موجود در دنیای رسانه ای، منشاء واقعی منابع مالی تامین کننده آنها غیر شفاف بوده و برای عموم قابل دسترسی نیست. مثلاً صاحبان صوری تلویزیون "من و تو" تا کنون به رغم درخواست رسانه های مختلف نظیر "گاردین" حاضر به مصاحبه و روشنگری و شفاف سازی راجع به تلویزیون خود و منابع تامین مالی آن و سیاستهای آن نشده اند.

کردن افکار عمومی به راه انداخته شده، گروهی از پادوهای سیاسی نیز به خدمت گرفته شده اند و یا ناآگاهانه در جهت تقویت این تبلیغات حرکت می کنند. سرشناس ترین آن همراهان، طیفی از اکثریتی های رسوا و سپس عناصر سابقاً مبارزی از افراد اپوزیسیون در دوران پهلوی هستند که در چهار دهه اخیر با تداوم بقای جمهوری اسلامی به تدریج در مقابل هجوم سیاسی ایدئولوژیک ارتجاع لنگ انداخته اند و در این سالها از طریق همین شبکه ها و یا از طریق تریبونهای سنتی ای نظیر بخش فارسی بی بی سی (که رسوایی مواضع پرو جمهوری اسلامی، آن را به آیت الله پی پی سی معروف ساخته) و یا صدای آمریکا تریبون می گیرند تا نغمه ندامت از مبارزات سابق خود علیه رژیم سرکوبگر شاه را رو به سوی جامعه ملتهب ما سر دهند. تردیدی نیست که کذب این القائات در نزد نسلی که تجربه زندگی در دیکتاتوری زمان شاه را در کوله بار خود دارد، امری بارز و واضح است. اما آنها بر فریب نسل هائی تکیه دارند که آن دوره را ندیده و تجربه شان در این زمینه محدود به "تاریخ نگاری" ارائه شده توسط این منابع می باشد. آنها امیدوارند که دروغهای شان بر بستر جنایات انبوه جمهوری اسلامی در حق مردم، گوش های شنوایی پیدا نماید.

واقعیت این است که بحران عمیقی که در تمام عرصه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی گریبان جمهوری اسلامی را گرفته و تضادهای علاج ناپذیر نظام حاکم که هر لحظه بنا به اعتراف خود بالایی ها، نظام را با چشم انداز سیل ناشی از شورش گرسنگان و احتمال غرق شدن کشتی جمهوری اسلامی مواجه ساخته، قدرت های جهانی و طبقه حاکم را به چاره جویی وا داشته و تبلیغ برای رژیم وابسته گذشته و تطهیر جنایات فاجعه بار آن در ابعاد امروزی، آنهم به منظور انحراف ذهن جوانان مبارز و کارگران در صحنه، یکی از پاسخ های دشمنان مردم به این معضل می باشد. این تبلیغات، با تبدیل صورت

در جریان قیام گرسنگان در سال ۹۸ نیز در اوج شعارهای توده ای علیه کلیت نظام و در نفی حکومت ظالمانه و ضد مردمی، شعارهای محدودی که توسط برخی افراد ناآگاه و یا حتی مزدوران وظیفه مند برای تبلیغ سلطنت و شاه در یکی دو نقطه از جمله قم سرداده شد، به سرعت آگراندیسمان شده و با تکرار بر روی آنتن فرستاده شدند. هدف آن بود که این تصور القاء گردد که گویا جامعه برای این به طغیان برخاسته که مردم خواهان بازگشت امثال رضا خان قلدر و یا پس مانده های فامیل وی، یعنی "نیم پهلوی" به حکومت هستند. اتفاقاً این دروغ پراکنی توسط شبکه های تلویزیونی ارتجاع ساخته در شرایطی بود که توده های محروم و جوانان در کف خیابانها با به جان خریدن زندان و شکنجه و کلوله های رژیم جمهوری اسلامی، با بانگ رسای "نه شاه می خواهیم، نه رهبر" بر رسوایی و بی پایگی این دار و دسته تاکید می کردند.

نکته مهم دیگری که در مورد شبکه های تلویزیونی فوق برای افکار عمومی باید متذکر شد این است که رسانه های نامبرده به خاطر قدرت سیاسی - مالی بزرگی که در پشت سر خود دارند، در موقعیتی قرار گرفته اند که در حالی که شانه به شانه تلویزیونهای دولتی می ساینند، اما بر خلاف قوانین پذیرفته شده موجود در دنیای رسانه ای، منشاء واقعی منابع مالی تامین کننده آنها غیر شفاف بوده و برای عموم قابل دسترسی نیست. مثلاً صاحبان صوری تلویزیون "من و تو" تا کنون به رغم درخواست رسانه های مختلف نظیر "گاردین" حاضر به مصاحبه و روشنگری و شفاف سازی راجع به تلویزیون خود و منابع تامین مالی آن و سیاستهای آن نشده اند. به گزارش نشریه "فارین پالیسی" بودجه مالی این رسانه را عده ای از سرمایه گذاران "خطر پذیر" که هویت آنها قابل دسترسی نیست تامین می کنند و به رغم آنکه مثلاً در سال ۲۰۱۶-۲۰۱۷ مالی حدود ۳۳ میلیون پوند ضرر داده است همچنان به تامین مالی آن مشغولند. این نکته نیز قابل توجه است که در حرکتی ابراهام برانگیز حتی بخشی از آرشیوها و فیلمهای صدا و سیما جمهوری اسلامی راجع به دوران حکومت شاه، برای تغذیه و تقویت این خط سیاسی در اختیار این شبکه ها قرار داده شده تا مواردی از این آرشیو عظیم به صورت گزینشی پخش و خوراک تبلیغات سلطنت طلبان گردد.

همچنین باید به این امر اشاره کرد که جهت تقویت ارکستری که به منظور تقویت سلطنت طلبی در میان مردم و گمراه

سقوط دیر یا زود ولی اجتناب ناپذیر رژیم جمهوری اسلامی به دست توانای کارگران و مردم ایران است. بدون شک مبارزه با تمامی اشکال مختلف آترناتیوهای امپریالیستی و افشای تبلیغات ارتجاعی در حمایت از سلطنت یکی از ملزومات کار و وظایف نیروهای آگاه و مبارز که صادقانه برای بهروزی و آزادی توده ها از چنگال هر گونه ستم و سرکوب مبارزه می کنند را تشکیل می دهد.

زیرنویس:

برای شناخت یکی از سر منشاء های این شعار رجوع به روزنامه "جمهوری اسلامی" خالی از فایده نیست. این روزنامه در ۵ تیر ۱۳۹۷ در حمله به باند رقیب نوشت: "این جماعت آن قدر بی پروا شده اند که عده یی را با شعارهای بی سابقه رضا شاه روح شاد و مرگ بر مفت خور، روانه مجلس می کنند و آنها نیز با مشایعت پلیس آزادانه مانور می دهند. این جماعت دقیقاً همان دسته و گروهی هستند که در نماز جمعه تهران و راهپیمایی ها حضور دارند و پایان تکبیرشان مرگ بر غارتگر بیت المال است. همه، آنها را به خوبی می شناسند."

روزنامه جمهوری اسلامی ۵ تیر ۱۳۹۷
ع. شفق، مهر ۱۳۹۹

انقلاب، تقویت کرده و روی کار آوردند. امری که حاصلش قربانی کردن رژیم مزدور شاه توسط اربابانش و در عوض سازمان دادن یک تعرض بزرگ به انقلاب مردم بود که نتایج فاجعه بار آن را در جریان ۴۲ سال گذشته به چشم دیده ایم.

در نتیجه، امروز نیز در شرایط بحران و احتمال انفجار غیر قابل کنترل جنبش های ضد امپریالیستی دمکراتیک مردم، احتمالی که حتی بخش هایی از خود طبقه حاکم با عباراتی نظیر "سیل" و "خیزش گرسنگان" از آن نام می برند، تلاش برای خلق آترناتیو و پارگیری های جدید در صحنه سیاسی کشور ما یک احتمال واقعی ست و تبلیغات پرو سلطنتی با صرف هزینه های بزرگ توسط امپریالیستها یکی از عرصه های پیشبرد این سیاست امپریالیستی ست. سیاستی که تجلیات مختلف دیگر آن را در تبلیغات گاه و بیگاه روی پروژه "کودتا" توسط سپاه پاسداران ضد خلقی و یا ارتش در صورت ناتوانی جمهوری اسلامی برای سرکوب مردم، و لشکر کشی نظامی به ایران و ... نیز می توان دید.

شواهد غیر قابل انکار از جمله خواستها و شعارهای توده های به جان آمده حاکمی از

و سیستم سرمایه داری وابسته در ایران دنبال می شود.

این حقیقتی ست که امپریالیستها، یعنی قدرت حاکم بر جامعه تحت سلطه ما هیچ "دوست" دائمی ای ندارند و مهمتر از آن هیچ گاه سرنوشت خود را با سرنوشت سگان زنجیریشان گره نمی زنند. سرنوشت شاه مزدور شاهد آشکار این حقیقت می باشد. رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. همه می دانند که در جریان پیشرفت و تعمیق انقلاب سالهای ۵۷-۵۶ در مرحله ای که قدرتهای امپریالیستی به این جمع بندی رسیدند که حکومت سگ زنجیری آنان یعنی شاه قادر به سرکوب جنبش فزاینده توده ها نیست، آنها به تقویت چند آترناتیو مختلف به طور همزمان دست زدند که سپردن قدرت به دست دولت انتقالی بخیار، کودتای ارتش، و نهایتاً پروژه روی کار آوردن دار و دسته خمینی جنبه های مختلف ولی به هم پیوسته آن آترناتیوها را تشکیل می دادند و ما دیدیم که با تعمیق جنبش توده ها سرانجام در کنفرانس گوادلوپ امپریالیستها تصمیم گرفتند دار و دسته جنایتکار و وابسته خمینی را به عنوان مناسب ترین آترناتیو خویش برای سرکوب

گزارشی از اعتراض به اعدام نوید افکاری از صفحه آخر

از صفحه ۲

"جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" و ... به زبان های فارسی و هلندی و انگلیسی پرداختند. همچنین چند متن و اطلاعیه و بیانیه کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان راجع به اهداف تظاهرکنندگان، اعدام نوید افکاری و شرایط ظالمانه و خفقان باری که جمهوری اسلامی برای توده های تحت ستم ایران آفریده است در طول این تظاهرات به زبان انگلیسی، به طور صوتی پخش شد که مورد استقبال عابرین و رهگذران از کشورهای مختلف قرار گرفت و به آن ها گوش فرا می دادند. تعدادی از مردم با مراجعه به چادر تظاهرات از رفقای برگزار کننده در مورد شرایط ایران و اهداف حرکت سنوال می کردند و با شنیدن پاسخ های لازم توسط رفقا، همبستگی خود را با اهداف تظاهر کنندگان و مردم ایران و علیه جمهوری اسلامی اعلام می کردند. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند با نصب آرم و پرچم های سازمان و یک میز کتاب، فعالانه در این حرکت شرکت کردند و پاسخگوی سئوالات مراجعین به میز کتاب سازمان در مورد چریکهای فدایی خلق ایران، شرایط کنونی کشور و دیگر مسایل بودند. مراجعان از بنرهای به نمایش درآمده در محل تظاهرات و از جمله آرم سازمان عکس می گرفتند و در مورد تاریخچه سازمان سئوالات خود را مطرح می کردند که پاسخ های لازم به آن ها داده می شد. در مجموع این تظاهرات با جلب نظر رهگذران این محل پر تردد در آمستردام به مسئله اعدام وحشیانه نوید افکاری و افشای دیگر جنایات چهل و یک ساله رژیم جمهوری اسلامی، تظاهرات موفقی در پژواک فریاد کارگران و زحمتکشان ایران علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در افکار عمومی بود.

این تظاهرات در ساعت ۲ بعد از ظهر شروع و در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر با موفقیت به پایان رسید.

جاودان باد خاطره تمامی شهدای خلق!

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران، نابود باید گردد!

نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم! با انقلاب علیه استثمارگران در هم می شکنیم بساط دار و شکنجه را!
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمستردام - هلند
۲۷ سپتامبر ۲۰۲۰

جنگ قره باغ و شعارهای فاشیستی...

آذربایجان از ستم ملی در رنج اند اگر فرهنگ و زبان آنها بیشرمانه تحقیر می شود و اگر آنها همچون همه مردم ایران علیه ظلم و ستم های گوناگونی که بر زندگیشان حاکم شده فریاد اعتراض سر می دهند باید بدانند که همه این رنجها و تحقیرها اتفاقاً از سوی همین جمهوری اسلامی سازمان یافته و تا این رژیم جنایتکار پابرجاست از چنین تحقیرها و ستم هایی گریزی نیست. این دشمن نه تنها به ترکها بلکه به کردها و بلوچ ها و عرب ها و فارس ها هم ستم روا می دارد. پس در شرایطی که پیروزی ما بر چنین دشمنی به اتحاد همه خلقهای ساکن این سرزمین منوط است، نباید اجازه داد که به جای فریاد اتحاد با خلق های ایران شعار مرگ بر کرد و فارس و ارمنی سر داده شود.

رهایی خلق ترک همچون همه خلقهای ایران وابسته است به نابودی جمهوری اسلامی تا امکان یابیم در یک شرایط آزاد و دمکراتیک و با ابراز آزادانه اراده خود حق تعیین سرنوشت خویش را باز یابیم. بنابراین هر شعاری که بر طبل تفرقه بکوبد بدون شک در خدمت تداوم سلطه جهنمی جمهوری اسلامی و تداوم همه رنج ها و ستم ها و تحقیرهایی است که بر خلقهای ستمدیده ما روا می شود.

رمز رهایی ما اتحاد ماست اجازه ندهیم جمهوری اسلامی با اشاعه اندیشه های فاشیستی و چنین خزعبلاتی بین مردم دردمند تفرقه انداخته و به حیات ننگین خود ادامه دهد.

نو عروسان خون، قربانیان خاموش "خون بس!"



پیدا می‌کرد تا این‌که سرانجام بزرگان دو طایفه برای جلوگیری از مرگ و میر و کشتار بیشتر دور هم جمع می‌شدند تا دو قبیله را با هم آشتی دهند. برای این منظور رسم بر این بود که دختری از طرف خانواده قاتل به عنوان خون‌بس، عروس یکی از نزدیکان مقتول می‌شد. با این ازدواج، دختر بیچاره از هر گونه حق و حقوقی در زندگی محروم می‌شد و غالباً مورد آزار و اذیت خانواده داماد قرار می‌گرفت. او تا پایان عمر، محکوم به تحمل چنین وضعیتی بود، بدون این‌که حق کوچک‌ترین اعتراضی را داشته باشد. این سنت وحشتناک در بسیاری از مناطق ایران از جمله در کهگیلویه و بویر احمد، لرستان، سیستان و بلوچستان، چهارمحال و بختیاری، ایلام، کردستان، کرمانشاه و بخش‌هایی از فارس و بوشهر و خوزستان، هم اکنون نیز رواج دارد.

سنت شرم‌آور و زن‌ستیز فصلیه در بین خلق عرب به معنای عمل حل و فصل کردن دعوا به کار می‌رود. اعراب خوزستان هنگام بروز جنگ و درگیری و حتی کشته شدن شخصی در یک تصادف، برای پایان دادن به کشتار بیشتر، تا چهار دختر را از خانواده قاتل به عنوان دیه به خانواده مقتول اهدا می‌کردند؛ که یکی از این دختران را به پسر یا برادر مقتول (در صورت وجود آنها) و سه تای دیگر را به اقوام نزدیک مقتول می‌دادند.

در بین اقوام دیگر در ایران نیز این رسم معمولاً با مبادله یک زن و مقداری زمین و ملک و تفنگ خاتمه می‌یافت. برای زن خون‌بس و فصلیه اما، این تازه شروع ماجراست و اوست که باید تا پایان عمرش این عنوان را که بدترین دشنام‌ها به حساب می‌آید، به دوش بکشد...

دختر خون‌بس و فصلیه ممکن است هنوز به سن بلوغ نرسیده باشد اما در معامله و قراردادی که مردان فامیل در مورد او به توافق رسیده‌اند

موهای بلند و پریشانش را در باد شانه می‌زنند... عطر گیسوانش فضا را پر کرده است. قرار بوده که امروز شادترین روز زندگی‌اش باشد و زنان روستا کیل‌زنان لباس سپید عروسی را بر تنش کنند و برایش آرزوی خوشبختی کنند، اما همه می‌دانند که چه سرنوشت شوم و دردآوری در انتظار دخترک بیچاره است. او عروس خون می‌شود تا به جنگ مرگ‌بار دو قبیله اعلان آتش بس کند. کسی اما از او نمی‌پرسد که دلش به این وصلت رضاست یا نه؟ کسی نمی‌خواهد به چشمان پر از اندوهش نگاه کند، عروسی‌ست، اما انکار در همان روز عزای دخترک بیچاره تازه بالغ شده‌شان را به سوگ نشسته‌اند. او قرار است یک عمر در خانه مردی از قبیله مقتول مُردگی کند. با این ازدواج حکم اعدام تدریجی دخترک توسط مردان قبیله‌اش، امضا شده... قرار است مادر شود؛ اما اسیر... قرار است کارگر بی مزد و منت قبیله‌ای شود که خون‌بهای فرزند تازه کشته شده‌شان، زنی‌ست که از امروز تا آخر عمرش باید کوش به فرمان مردم قبیله باشد...

این سرنوشت دخترکان بسیاری در برخی از مناطق ایران است. رسم ارتجاعی و شومی به نام "خون‌بس" و "یا" فصلیه "در بین اعراب.

در گذشته در میان برخی قبایل، جنگ‌ها و درگیری‌های گسترده‌ای اتفاق می‌افتاد. این درگیری‌ها معمولاً بر سر آب، سهم زمین و یا مسایل ناموسی و موارد مشابه صورت می‌گرفت که اغلب موجب کشته شدن برخی از افراد قبایل درگیر می‌شد. این اتفاق موجب کینه و ناراحتی عمیقی میان دو طایفه می‌شد و مردان قبیله برای انتقام گرفتن، خود شخصی که مرتکب به قتل شده و یا افراد نزدیک به او را می‌کشتند. این روند در بین دو قبیله ادامه

باید در هنگام بالغ شدن در نقش کالای صلح مبادله شود. این ماجرا از این لحاظ که یک عروسی بی دردسر و بدون هزینه برای داماد به حساب می‌آید حایز اهمیت می‌باشد. اما نکته دیگری که نباید از نظر دور بماند وجود شخصی‌ست که نقش همسر زن خون‌بس یا فصلیه را ایفا می‌کند؛ در حقیقت داماد نیز نه در حد و اندازه عروس اما به اندازه خود از ستمی که در حق هر دوی آنها روا شده، سهم می‌برد. در انجام این ازدواج اجباری، این مرد هم باید بر روی خواسته‌ها و علایق قلبی خود پا بگذارد و اگر خواهان دختر دیگری باشد باید بر این علاقه فایق آید. علاوه بر این دو انسان که این ظلم، زندگی هر دوی آنها را دست‌خوش ناملایمت‌های بسیاری کرده است، فرزندان حاصل این ازدواج اجباری نیز تحت تاثیر ستم و ظلمی که آشکارا اعمال شده، مسلماً در چنین جوامعی به دلیل نا آگاهی افراد جامعه مورد تمسخر و آزار و اذیت قرار خواهند گرفت. گمان نمی‌کنم که بر کسی پوشیده باشد که وقوع چنین اتفاقی‌هایی در درون یک روستا یا قبیله و در سطح بزرگ‌تر یک جامعه تا چه حد می‌تواند بر روی دایره ارتباطات و افرادی که به هر دلیلی با این قربانیان در تماس باشند تاثیر بگذارد.

داستان عروس اما هم‌چنان قصه‌ای درد آور و باور نکردنی‌ست. دختری که باید به جای گناه مردان قبیله یا طایفه یا خانواده‌اش قربانی شود و بقیه عمرش را در زندانی به نام خانه زیست کند.

در جوامع امروزی، این پدیده تلخ که تاریخاً ریشه در جوامع پیشین (برده داری و فئودالی) دارد، شاید بسیار کمتر از گذشته اتفاق بیفتد، اما نفس وجود این سنت ارتجاعی و شوم در جامعه و ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی آن، یک مساله است و برخورد رژیم حاکم با چنین فرهنگ ارتجاعی یک مساله دیگر.

آنچه امروز باعث شده که بحث در مورد این رسم تقریباً منسوخ دوباره بر سر زبان‌ها بیفتد بی‌شرمی یکی از مسئولان استان خوزستان است که با وقاحت تمام ضمن حمایت از این سنت به شدت زن ستیزانه آن‌هم در مقابل اوج‌یابی نفرت افکار عمومی نسبت به این سنت، سعی در "ثبت" آن به عنوان یک "سنت ملی" دارد. البته موضوع ثبت این سنت ناپسند به سال‌ها پیش بر می‌گردد، اما اخیراً بحث این سنت آشکارا زن ستیز، هنگامی دوباره مطرح شده که مقام مذکور، سعی در ثبت این عمل به عنوان یک عمل گویا شایسته برای پایان دادن به "کشتار" انسان‌ها دارد، بی آن‌که حتی لحظه‌ای عاقبت شوم زن قربانی و از نگاه دیگر، مردی که به عنوان همسر این زن قرار است با او زندگی کند،

کاملاً درست و گویا، بیان می‌دارد. ستمی که در جوامع طبقاتی بی اهمیت به مرزها و شکل جوامع و مناطق مختلف در جهان همواره وجود داشته است و در واقع در سنت شوم و زن ستیز خون‌بس، این نگاه مالکانه به زنان همواره موضوع تبادل این کالا به عنوان یک امر کاملاً عادی برای مالک این کالا بوده است.

امروز اما جامعه ایرانی و به طور مشخص زنان که نیمی از این جامعه را تشکیل می‌دهند به باور و پویایی انکار ناپذیری دست یازیده‌اند. زنان آگاه و متعهد، نه تنها به حقوق مسلم خود که همانا زندگی در یک جامعه برابر و عاری از خشونت در کنار مردان است آشنا شده‌اند، بلکه همان‌گونه که در تحولات اجتماعی به عینه شاهد هستیم این زنان هستند که گاه نقش بنیادین و تعیین کننده‌ای در مبارزه در صفوف مقدم جبهه پیکار برای سرنگونی جمهوری اسلامی، محو سلطه امپریالیسم و تمامی قوانین زن ستیزانه ناشی از حاکمیت نظام سرمایه‌داری را بر عهده گرفته‌اند. شکی نیست که در روند این مبارزه طبقاتی بسیاری از سنت‌های ارتجاعی باقی مانده از اعصار گذشته نظیر خون‌بس، رنگ خواهند باخت و در فردای انقلاب پیروزمند ایران و رسیدن به سوسیالیسم و دست‌یابی زنان به حقوق بر حق خویش تمام آن سنت‌های عقب مانده جای در زباله‌دان تاریخ خواهند داشت.

آساره پویان

۱۰ اکتبر ۲۰۲۰، ۹ مهر ۱۳۹۹

کمک های مالی به

چریکهای فدایی خلق ایران

انگلستان

چریک فدایی خلق کیومرث سنجرى

۱۰ پوند

۱۰ پوند

رفیق اردشیر پورسرتیپ

کانادا

۳۵ دلار

فروزنده

سوئد

۱۰۰۰ اکرون

احمدزاده ها - مفتاحی ها

هلند

چریک فدایی خلق جواد سلاحی ۲۰ یورو

چریک فدایی خلق کاظم سلاحی ۱۵ یورو

چریک فدایی خلق حسین سلاحی ۱۵ یورو

نگاه زن ستیزانه و تلاش برای قانونی کردن انواع و اقسام قوانین استثمارگرانه و سرکوبگرانه علیه زنان ایران، و از جمله ثبت سنت ارتجاعی خون‌بس به عنوان گویا یک سنت "ملی" تنها محدود به مقامات دست دوم و سوم حکومت نمی‌شود. خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه نظام و راس نظام دیکتاتوری حاکم نیز با کلماتی ملایم‌تر همین سنت زن ستیزانه را تایید کرده ولی به مزدوران حکومت "خط" می‌دهد که به هنگام اجرای خون‌بس باید رضایت (بخوان ظاهری) دختر جلب شود. این امر، نمایانگر رابطه غیر قابل انکار رواج و بقای سنت‌های ارتجاعی و زن ستیزانه در جامعه ما با قدرت سیاسی ارتجاعی حاکم یعنی رژیم جمهوری اسلامی‌ست.

واقع او به عنوان یک کالا، به مثابه قربانی خاموش این معامله نمی‌تواند به اجرای "خون‌بس"، اجازه "ندهد".

این موضوع هم باید یادآوری شود که زن فصلیه از هیچ یک از حقوق جاری و مرسوم در ازدواج بهره‌ای نمی‌برد. هم‌چنین از حق طلاق و حضانت فرزندان نیز محروم است. رسوم جاری ازدواج هم‌چون مهریه و شیر بها و نفقه و ... که در مناطق مختلف با احکام اسلامی و شرعی آمیخته شده‌اند سنت‌هایی هستند که به رغم اندک تفاوت‌هایی که با هم دارند ماهیتا پیام‌آور قواعد ضد زن و غیر انسانی بوده‌اند. نگاه ایزاری این احکام در مورد ازدواج زنان، زمینه‌هایی هستند که با اتکا به آنها قانون‌گذاران این رژیم با وقاحت تمام اعلام می‌دارند که زن بخشی از دارایی مرد به حساب می‌آید و این مرد است که می‌تواند و می‌باید در مورد دارایی خویش تصمیم بگیرد. این قوانین که بعضاً به وضوح برگرفته از احکام اسلامی می‌باشند ستم آشکاری‌ست که در جامعه ایران طبقه حاکم یعنی سرمایه‌داران وابسته برای تسهیل استثمار و سرکوب توده‌ها بر زنان تحمیل می‌کنند. بی دلیل نیست که گفته شده "سرکوب زنان، سرکوب جامعه است".

اساساً در تاریخ سیاه زن ستیزی، نگاه ایزاری کالا گونه به زن، از درون خانواده کلید خورده است. مارکس و انگلس در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" چنین نوشته‌اند: "هسته و اولین شکل مالکیت در درون خود خانواده نهفته است؛ همان جا که زن و فرزندان برده‌های شوهر هستند. این برده‌داری پنهان در خانواده، هر چند هنوز بسیار ناپخته است، اولین شکل مالکیت است ... این سخن بسیار خردمندانه، ظلم و ستم تاریخی بر زنان را به شکلی

موضوع قابل فکری برای وی باشد. در این‌جاست که هنگامی که ما برخورد رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم مذهبی مدافع منافع امپریالیست‌ها را با این پدیده مشاهده می‌کنیم، به نقش بزرگی که این رژیم مرتجع در بازتولید و بقای سنت‌های ارتجاعی از جمله خون‌بس ایفا می‌کند را بهتر در می‌یابیم.

این را هم باید دانست که نگاه زن ستیزانه و تلاش برای قانونی کردن انواع و اقسام قوانین استثمارگرانه و سرکوبگرانه علیه زنان ایران، و از جمله ثبت سنت ارتجاعی خون‌بس به عنوان گویا یک سنت "ملی" تنها محدود به مقامات دست دوم و سوم حکومت نمی‌شود. خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه نظام و راس نظام دیکتاتوری حاکم نیز با کلماتی ملایم‌تر همین سنت زن ستیزانه را تایید کرده ولی به مزدوران حکومت "خط" می‌دهد که به هنگام اجرای خون‌بس باید رضایت (بخوان ظاهری) دختر جلب شود. این امر، نمایانگر رابطه غیر قابل انکار رواج و بقای سنت‌های ارتجاعی و زن ستیزانه در جامعه ما با قدرت سیاسی ارتجاعی حاکم یعنی رژیم جمهوری اسلامی‌ست.

خامنه‌ای در رابطه با "خون‌بس" مطرح کرده "اگر کسی از قبیله‌ای، برای این‌که اختلافات خود را با قبیله دیگر حل کند- فرض کنید دعوا و اختلاف و خون‌ریزی بوده است - حل این اختلاف و فصل این نزاع را به این قرار دهد که دختری را از این قبیله به آن قبیله بدهند؛ بدون این‌که از خود دختر اجازه بگیرند، این کار خلاف شرع است. البته یک وقت از خود دختر اجازه می‌گیرند؛ اشکالی ندارد. دختری خودش مایل است با جوانی از قبیله دیگر ازدواج کند که ضمناً با این ازدواج، اختلاف و نزاع هم از بین برود. این، مانعی ندارد؛ اهلا و سهلا. اما اگر بخواهند دختری را به این کار مجبور کنند، خلاف شرع و خلاف احکام اسلامی است" (به گزارش همشهری آنلاین).

هنگامی که خود رهبر جمهوری اسلامی، چنین بی‌شرمانه به جای نفی این سنت زن ستیزانه و یا حتی ارجاع آن به نهادی مشخص جهت حل اختلاف‌هایی این‌چنینی که طبق قانون خودشان زیر نظر قوه قضاییه حرکت می‌کند، اجرای آن را با "اجازه" خود دختر نگویند، "شرعی" و "بدون" مانع "اعلام می‌کند، نشان می‌دهد که با اصل "خون‌بس" هیچ مخالفتی ندارد، بلکه در شیوه اجرای آن خواهان کسب "اجازه" از خود دختر می‌باشد. نیازی به تاکید نیست که همه می‌دانند دختری که به عنوان دست‌مایه اجرای این سنت ارتجاعی قربانی می‌شود، اصولاً حق اظهار نظر و یا رد کردن این درخواست را ندارد. به

بدون زنان. هیچ جنبش واقعی توده ای نمی تواند وجود داشته باشد!

له "تحمیل" شد یک عقبگرد سیاسی به شمار می آید."

در مورد روابط کومه له با (پ-ک-ک) و شاخه ایرانی اش (پژاک) نیز در این مقاله وجود این رابطه به ضرر این سازمان عنوان شده و گفته شده است که: "رهبری پ.ک.ک بارها از زبان خود یا از زبان رئیس مشترک (ک.ن.ک) یا سخنگویان "پژاک" اعلام کرده که در گُردستان روز هه لات (منظور گُردستان ایران) باید تلاش شود که مسئله کرد از راه دیالوگ با جمهوری اسلامی از راه سیاسی و دمکراسی حل شود. پژاک (حزب حیات آزاد گُردستان) به عنوان "شاخه گُردستان ایران" (ک.ج.ک) یا پ.ک.ک سال ها است که در راستای همین استراتژی عمل می کند.

پژاک در جریان نمایش های انتخاباتی جمهوری اسلامی که مکانیسمی است برای مشروعیت بخشیدن به ادامه حاکمیت این رژیم، عملاً با ترغیب و تشویق مردم برای شرکت در این مضحکه ها در راستای مواضع و سیاست های اصلاح طلبان حکومتی عمل کرده و برای این نمایش های انتخاباتی بازار گرمی کرده است. کادرهای رهبری پژاک نیز تا کنون بارها با بزرگ نمایی در مورد خطر سوریه ای شدن ایران، مردم را از سرنگونی جمهوری اسلامی می ترسانند و راه دیالوگ با جمهوری اسلامی را موعظه می کنند." (از همان مقاله).

عباس منصوران نیز در مقاله "تفاوت ها یا تناقض های سیاسی! در حزب کمونیست ایران و سازمان گُردستان آن «کومه له»، با رجوع به سخنرانی ابراهیم علیزاده در روز ۲۵ بهمن ماه ۱۳۹۸ به مناسبت گرمی داشت روز کومه له، مطرح کرده است که در این سخنرانی جهت به دست آوردن دل احزاب سیاسی راست در گُردستان دو موضوع استراتژیک "حاکمیت سیاسی در گُردستان و نیروهای مسلح پیشمرگ در آینده گُردستان" مورد اشاره قرار گرفته که آن چه گفته شده "موازن و برنامه و اهداف کمونیستی حزب و کومه له" (همان جا) را نادیده گرفته است و بیشتر با "جبهه ی گُردستانی" مورد اعتقاد کاک ابراهیم علیزاده سازگاری دارد.

در برخورد به واقعیت بحران و شکل گیری جناح هائی در تشکیلات "حزب کمونیست ایران و کومه له"، چه فعالین این جریان سیاسی و چه فعالینی که در گذشته با آن همکاری می کردند و سپس از این سازمان خارج شده و بسیاری از آنان اکنون سال هاست که در احزاب و سازمان های دیگری فعالیت می کنند در رابطه با این بحران که ممکن است هر آن به انشعابی در صفوف این سازمان منجر شود به اظهار نظر و موضع گیری پرداخته اند. موضع گیری هایی که گاه به طور غیر مسئولانه و در

بحران در کومه له و "حزب کمونیست ایران"



تحریم انتخابات با سازمان های سیاسی گُرد از جمله با جریان اسلامی "خبات" از طرف کومه له به مثابه سازمان گُردستان حزب کمونیست ایران و بالاخره برخورد سازشکارانه رهبری این جریان در "محکوم" نکردن تلاش برخی احزاب و جریانات کرد ایران در مذاکره با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و ... نمی توانست مسایل و بحران هائی را در درون تشکیلات "حزب کمونیست ایران و کومه له" به وجود نیابد. در همین رابطه صلاح مازوجی از رهبران "حزب کمونیست ایران" که در جناح مقابل ابراهیم علیزاده رهبر سازمان گُردستان این حزب، کومه له قرار دارد ضمن ابراز مخالفت خود با حضور کومه له در نشست های "کمیته دیپلماسی مشترک"، توضیح داده است که کمیته مزبور در خدمت بقای جمهوری اسلامی قرار دارد. عین گفته او چنین است: "لازم است به شرکت کومه له در نهاد زیر مجموعه "ک.ن.ک" تحت نام "کمیته دیپلماسی مشترک" که بیش از سی حزب و جریان ناسیونالیستی و اسلامی در آن حضور دارند و از بیانیه های شان پیداست که در خدمت استراتژی بقای جمهوری اسلامی عمل می کنند و هیچ ربطی به منافع کارگران و مردم زحمتکش و ستمدیده ندارد، پایان داده شود". (نقل از مقاله "سیمای سیاسی بحران درونی حزب کمونیست ایران" - مرداد ۱۳۹۹ برابر با آگوست ۲۰۲۰).

در همین مقاله مطرح شده: "اختلاف بر سر نحوه برخورد به احزاب ناسیونالیست و بورژوازی در گُردستان بار دیگر زمانی خود را بروز داد که رفیق ابراهیم علیزاده از جانب کمیته رهبری کومه له در اردیبهشت ۱۳۹۶ به پای دادن اطلاعاتی مشترک با این احزاب و سازمان اسلامی خبات برای تحریم انتخابات ریاست جمهوری و شوره های اسلامی شهر و روستا رفت... همچنین رفتن به پای اطلاعاتی مشترک با جریان حاشیه ای مانند سازمان اسلامی خبات که از جانب احزاب ناسیونالیست به رهبری کومه

با علنی شدن اختلاف در میان صفوف "حزب کمونیست ایران" و سازمان گُردستان آن "کومه له"، امروز دیگر کمتر کسی در جنبش از وضعیت بحرانی و وجود اختلافات سیاسی در این تشکیلات، بی اطلاع می باشد. در همین رابطه در طی مدت تقریباً طولانی ای نوشته های مختلف از زوایای گوناگون از طرف اعضاء و رهبران این تشکیلات مطرح شده و آن ها اتهاماتی را نیز علیه هم مطرح کرده اند. اما به رغم حجم بالایی از اظهار نظر و موضع گیری های گوناگون، هنوز مسایل مورد اختلاف به روشنی و شفافیت کامل به صورت یک پلاتفرم در اختیار جنبش قرار نگرفته است. با این حال، در شرایطی که حتی برای مبارزین درون آن تشکیلات هم کاملاً آشکار نیست که هر یک از طرفین در مورد مسایل اساسی جنبش، دارای چه مواضعی بوده و مدافع چه خط سیاسی مشخصی می باشند، مطرح می شود که بحران موجود هر آن ممکن است به انشعابی در صفوف این سازمان منجر شود.

برای یک ناظر بیرونی که مواضع این تشکیلات را در سال های اخیر تعقیب کرده، وجود بحران در این تشکیلات تعجب آور نیست. چون همچنان که از برخی نوشته های رهبران و کادرهای این تشکیلات نیز می توان استنباط نمود، شروع اختلافات در ارتباط با برخی فعالیت ها و موضع گیری های کومه له در گُردستان عراق، رقم خورده است. بی شک فعالیت ها و اعمالی همچون مشارکت فعال در "کمیته همکاری کنگره ملی گُرد" با حضور جریاناتی نظیر "حزب دمکرات گُردستان عراق" (جریان حاکم بارزانی) به مثابه جریاناتی که رابطه شان با امپریالیست ها و دنباله روی از سیاست های آن ها بارها و بارها تأثیرات فاجعه باری در هر چهار پارچه گُردستان علیه توده های تحت ستم خلق گُرد آفریده است، حضور در نشست های نهاد "کمیته دیپلماسی مشترک احزاب و سازمان های گُردستانی" و دادن اعلامیه مشترک جهت

بوده و در خدمت تسهیل و هموار کردن راه رشد جنبش قرار گیرد. تجربه انشعابات غیر اصولی ای که در آن ها دلایل واقعی انشعاب و این که هر جناح از چه مواضع و برنامه ای حمایت می کند به طور شفاف و آشکار در اختیار نیروهای تشکل مربوطه و جنبش قرار داده نشده، ثابت کرده اند که تأثیر منفی در جنبش به جای گذاشته و حتی باعث یأس و انفعال نیروهای خود آن تشکل می گردد و در نتیجه نمی تواند باعث تقویت جنبشی گردد که جریان سیاسی مربوطه بخشی از آن می باشد. بنابراین، نیروهای انقلابی و مسئول در یک تشکیلات موفقی باید تن به انشعاب بدهند که آن انشعاب واقعاً به نفع رشد و تعالی جنبش انقلابی باشد.

بی شک آینده نشان خواهد داد که نیروهای مبارز درون کومه له که می کوشند با مبارزات و تلاش های خویش پایبندی و احساس مسئولیت شان نسبت به خواست خلق تحت ستم گرد برای کسب حق تعیین سرنوشت و آزادی از چنگال امپریالیست ها و رهایی از تمام اشکال ستم امپریالیستی را نشان دهند، نیروهایی که همچنان به نابودی جمهوری اسلامی به عنوان دشمن قسم خورده کارگران و همه خلق های تحت ستم ایران و منطقه معتقدند ، تا چه حد قادر خواهند شد تا با ترسیم خط و مرزهای واقعی اختلافات درونی خود در عمل، به اصول شناخته شده در این زمینه وفادار بمانند.

چریکهای فدایی خلق ایران
۷ مهر ۱۳۹۹ - ۲۸ سپتامبر ۲۰۲۰

نماید و به رسمیت شناختن ناسیونالیسم کومه له و دادن حق ویژه به آن و بالاخره با سوء استفاده از نیروی توده ای کومه له، در یک پروسه ضربات فاجعه باری به کومه له و به جنبش خلق گرد وارد نمود و باعث انشقاق و ناامیدی و پراکندگی وسیعی در نیروهای سالم و انقلابی متشکل در کومه له آن زمان گشت. امروز همان اندیشه ناسالم توسط احزاب کاغذی پیرو منصور حکمت در تلاش شان برای تجزیه "حزب کمونیست ایران و کومه له" و به هرز بردن انرژی مبارزاتی نیروهای صادق این نیروی سیاسی در جریان بحران جاری به روشنی خودنمایی می کند.

مسئلاً، انشعاب و جدایی در احزاب سیاسی فی نفسه امر مذمومی نیست ، بلکه همچون هر پدیده دیگری باید آن را با شرایطی که در آن اتفاق می افتد و نتایجی که بر روند مبارزه و انقلاب و جنبش توده ها بر جای می گذارد سنجید. بنابراین ضروری است در مواقع بحران و قطب بندی در سازمان های سیاسی و از جمله سازمان های چپ، دو طرف مبانی نظری خود و دلیل اصلی اختلاف و بحران موجود را روشن و به صورت پلاتفرمی مشخص تدوین نمایند تا اگر انشعاب غیر قابل اجتناب بود در درجه اول بدنه سازمان مربوطه و توده های هوادار قادر به موضع گیری و انتخاب جناح نزدیک به دیدگاه های خود باشند.

از سوی دیگر، انشعاب وقتی معنایی انقلابی پیدا می کند که این جدایی در خدمت دفاع از اصول انقلابی و خط انقلابی

جهت اهداف تنگ نظرانه، طرفین را به انشعاب دعوت می کنند و بدون توجه به منافع جنبش و با بی اصولی تمام تنها سعی در تشدید تضاد های دو جناح شکل گرفته در این سازمان را دارند.

از جمله جریانی که نیروهای درون "حزب کمونیست ایران و کومه له" را نشویق به انشعاب می کند، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمیتست می باشد. حکمیتست ها، بدون توجه به منافع و مصالح جنبش خلق گرد و توده ها در شرایط کنونی در تنور بحران درونی کومه له، پیکیرانه مشغول ریختن بنزین بر آتش، آن هم برای پختن نان آلوده خود می باشند. این ها کار را به آن جا رساندند که به جناحی که در این بحران آن را "چپ" می نامند ، رهنمود می دهند که باید جدا شده و "به سازمان های کمونیست پیوندند". (آذر ماجدی - نوستالژی کومه له "کومه له کمونیست"، فرصت تاریخی از دست رفته!) بدون آن که اساساً مسئله شان این باشد که این امر چه مشکلی را فرار است از دوش جنبش بردارد.

برخورد حکمیتست ها ، نه اتفاقی، بلکه ادامه منطقی همان اندیشه و در واقع پروژه مخربی ست که جماعت منصور حکمت (رهبر فکری این حزب) در محفل سهصد در سال های ۶۰ برای کومه له به ارمغان آورد؛ و از جمله با تشکیل حزبی که به طور غیر اصولی آن را حزب کمونیست

سوئد، استکهلم: گزارشی از تظاهرات علیه سرکوب و اعدام در ایران



بدنبال فراخوان برخی از نیروهای مبارز ایرانی در استکهلم، روز شنبه ۱۰ اکتبر ۲۰۲۰ تظاهراتی علیه صدور احکام وحشیانه اعدام توسط جمهوری اسلامی، در این شهر برگزار شد. این تظاهرات در ساعت ۳ بعد از ظهر در یک هوای شدیداً بارانی در میدان Medborgarplatsen آغاز شد و برغم شرایط نامساعد جوی، حدود ۶۰ تن از ایرانیان مبارز و انقلابی در آن شرکت کردند. تظاهر کنندگان شعارهایی علیه جمهوری اسلامی و علیه اعدام زندانیان سیاسی سر دادند.

سخنرانی هایی که در طول این حرکت انجام شد در محکوم کردن سیاست های ضد خلقی جمهوری اسلامی، موج اعدام های دیکتاتوری حاکم، زندان و شکنجه های قرون وسطایی در سپاهچال های رژیم علیه زندانیان سیاسی و در حمایت از مبارزات آزادیخواهانه توده ها بر ضد نظام حاکم بود.

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد از زمره نیروهای فراخوان دهنده برای برگزاری این تظاهرات بود. رفقا در طول حرکت اعلامیه هایی به زبان انگلیسی و سوئدی را توزیع نموده و به سئوالات طرح شده راجع به شرایط ایران و مقایسه آن با شرایط زمان شاه پاسخ می دادند. این تظاهرات در یک فضای صمیمانه در ساعت چهار و سی دقیقه بعد از ظهر با سرودخوانی جمعی به پایان رسید.

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران، نابود باید گردد!
زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد!
ترور، شکنجه، زندان، نابود باید گردد!
پیروز باد انقلاب!

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در استکهلم - سوئد ۱۱ اکتبر ۲۰۲۰

دهقانی، سازمان اقلیت، پیکار ،
 رزمندگان) بر پا شده شرکت
 داشته اید.

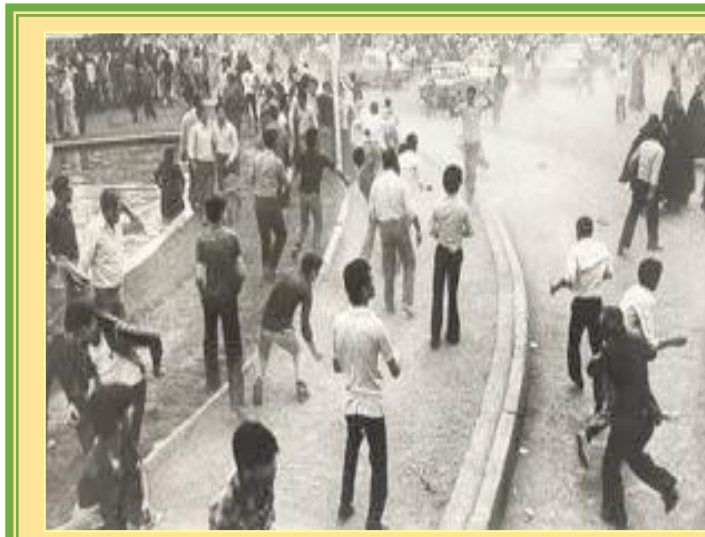
زندانی می بایست در جلوی هر یک از این
 سوالات با خط خودش جواب بنویسد و آن
 را امضاء کند. پس از دادن جواب به هر یک
 از سوالات بازجو آن را می خواند. پاسخ
 من به دو سوال فوق این بود که من هیچ
 گاه عضو این گروه ها نبوده ام و من هیچ
 گاه در تظاهرات علیه جمهوری اسلامی
 شرکت نکرده ام. هنگام جواب دادن بازجو
 در اطراف من قدم میزد و جوابها را چک
 می کرد و برای هر جواب امضا می
 خواست. به من گفت تا پاسخ خود به
 سوال دوم را امضا کنم. همین که این کار
 را کردم، با تمام قدرتش با سیلی به
 گوشم زد و ضمن دادن فحش های رکیک
 گفت فلان فلان شده داری دروغ می
 گویی؟ می دانم باید با تو چکار کنم. در
 حالیکه بزور از سقوطم از روی صندلی
 جلوگیری کردم و در حالی که سوزش
 ناشی از دریافت سیلی تا تمام بازجویی
 هنوز آزارم می داد، با اطمینان درونی و
 مطابق نقشه ای که در ذهنم ساخته
 بودم. جواب دادم که من دارم حقیقت را
 می گویم.

بخش دیگر سوالات راجع به تمامی جزئیات
 مربوط به سوابق خانوادگی متهم از زمان
 شاه تا سال ۱۳۶۰ بود. و تمرکز سوالات بر
 این بود که آیا هیچ یک از افراد خانواده و یا
 نزدیکان و اقوام و یا حتی دوستان شما
 هیچ گاه و در هیچ شرایطی عضو و یا
 هوادار مجاهدین که البته آنها را "منافقین"
 می خواندند و یا گروه های کمونیستی
 بوده اند و یا هیچ فعالیتی علیه رژیم شاه
 داشته اند؟

گروه دیگری از سوالات به خود زندانی و
 این مساله ربط داشت که آیا زندانی
 هیچگاه قبل از ۳۰ خرداد دستگیر شده و یا
 هیچ گونه فعالیت سیاسی داشته و یا
 عضوی از خانواده و فامیلش هیچ گاه در دو
 رژیم شاه و جمهوری اسلامی سیاسی
 بوده یا خیر.

برغم آنکه چند ماه قبل از این تاریخ
 دستگیر شده بودم، برغم آنکه برخی از
 افراد خانواده ام در زمان شاه و جمهوری
 اسلامی سیاسی بودند و ... طبق
 تصمیمی که از قبل گرفته بودم، به تمام
 سوالات فوق پاسخ منفی دادم و تمامی
 اتهامات را انکار کردم. انجام این کار گرچه
 تن دادن به یک ریسک بزرگ بود، اما
 سرانجام تصمیم من برای قبول ریسک
 دروغ گفتن به دشمن یعنی نوشتن پاسخ
 های دروغ در پرسشنامه، به نجات من از
 چنگال مزدوران در آن شرایط بحرانی
 انجامید.

با ختم بازجویی هر زندانی بجای بازگشت
 به اتاق، به مسجد زندان سپاه که بسیار
 بزرگ بود منتقل می گشت. در آنجا بود که



۳۰ خرداد
و روایت
یک خاطره!
(بخش پایانی)

شده و از مرکز آمده بود. در دستگیرها
 و تجارب قبلی معمولا بازجو کاغذ و مدادی
 در دست داشت و چند تا سوال می کرد
 نظیر این که آیا نشریه فروخته ای یا فلان
 کار را انجام داده ای یا نه؟ و اگر لازم می
 دید چند کلمه ای روی کاغذ می نوشت.
 اما این بار جوابهای من به سوالات که
 نزدیک ۱۰۰ سوال بودند، می بایست کلمه
 به کلمه در مقابل همان سوال با خط خودم
 نوشته می شد. سوالها شماره گذاری
 شده و برخی از آنها به شرح زیر بودند:

**۱- شما متهم به عضویت در گروه
 های ضد انقلاب (منافقین، گروه
 اشرف دهقانی، سازمان اقلیت، پیکار
 ، رزمندگان ...) [نام تمامی محافل و
 گروه هایی که جمهوری اسلامی را
 انقلابی ارزیابی نمی کردند] و
 فعالیت برای براندازی نظام مقدس
 اسلامی هستید. چه می گوید؟**

لیست قید شده در پرانتز بعد از کلمه "ضد
 انقلاب" خودش به یک پاراگراف می رسید
 و شامل حتی کوچکترین هسته و جریان
 شناخته شده و نشده ضد حکومتی فعال
 در آن زمان می شد. بطور مثال هنگام درج
 نام سازمان "راه کارگر" در این پرانتز تاکید
 شده بود "جناح علی اصغر ایزدی". چرا
 که در آن زمان بخش قابل توجهی از این
 سازمان بویژه در شاخه تبریز منشعب
 شده و به اکثریتی ها پیوسته بودند.
 دستگاه ضد خلقی اطلاعاتی رژیم کاملا
 مواظب بود که در آن شرایط با جناحهای
 "اکثریتی" اپوزیسیون به مثابه متحدانشان
 کاری نداشته باشند. در نتیجه هدف آنها
 از تقسیم بندی سازمان راه کارگر در
 فرمهای بازجویی اطمینان برای سرکوب
 بخش باقی مانده این جریان بود که در آن
 مقطع از نظر آنها "ضد انقلاب" بودند و آنها
 به بخش اکثریتی شده این جریان البته
 موقتا کاری نداشتند.

**۲- شما متهمید که در
 تظاهراتی که امروز به منظور ایجاد
 بلوا و آشوب و سرنگونی نظام
 مقدس اسلامی توسط گروه های
 ضد انقلاب منافقین (گروه اشرف**

**تقدیم به نسل "جان های شیفته و
 غنچه های سرخ و زیبای نشکفته" که
 در دهه خونین ۶۰ با نثار جان شیرین
 خود، پرچم خونین آزادی و
 سوسیالیسم را در مقابل دیدگان
 هرزه دشمن همچنان در اهتزاز نگاه
 داشتند! تقدیم به نسل جدیدی که با
 درس گیری از نیاکان خود وظیفه حفظ
 این پرچم را در مبارزه علیه رژیم
 سرکوبگر جمهوری اسلامی بر عهده
 گرفته است.**

در انتظار سرنوشتی نامعلوم در شب ۳۱
 خرداد ۱۳۶۰ در حالی که در افکار فوق
 غوطه ور بودم ، در زندان رژیم از شدت
 خشم به خود می پیچیدم. فکر می کنم
 که بعد از حدود ۲۴ ساعت نوبت به
 بازجویی من رسید. هیچ کس نمی
 دانست که رژیم چه نقشه پلیدی برای
 دستگیر شدگان کشیده است. من نفر
 سوم یا چهارم بودم. هر کس را که برای
 بازجویی می بردند، دیگر به اتاق عمومی
 بازنمی گشت. مزدوران نمی خواستند تا
 بازجویی نشده ها سوالهای ی که در
 بازجویی مطرح می شود را متوجه شوند.
 پیش از بازجویی با خودم نقشه کشیدم و
 فکر کردم که باید هر چه را گفتند انکار کنم
 و هیچ اتهامی را نپذیرم.

وقتی که وارد اتاق شدم تنها یک میز و یک
 بازجو را با کلی کاغذ در روی میزش در آنجا
 یافتم. معلوم بود که بومی نبود. بعدا
 شنیدم که مشخصا برای این ماموریت در
 همان روز به همراه یک تیم ویژه از تهران
 آمده بودند. چند باری که از بیرون با او
 تماس گرفتند او را به اسم حاجی به
 اضافه یک عدد صدا می کردند مثلا حاجی
 ۲۰۰. با اخم و با یک قیافه و لحن تهدید
 آمیز شروع به صحبت کرد تا از من زهر
 چشم بگیرد. او گفت از تو سوال می کنم
 و جوابها را روی این فرم می نویسی. با
 تحکم می گفت وای بحالت اگر یک کلمه
 دروغ بگویی! در این حالت روی یک صندلی
 روبروی او نشستم. ورقه های بازجویی
 نظرم را جلب کرد. با کمال تعجب دیدم که
**تمامی سوالات و حتی اسم و
 مشخصات فردی بر روی کاغذ چاپ**

پرچم یک تئوری انقلابی در مسیر یک مبارزه طولانی ولی موثر علیه دشمنان کارگران و زحمتکشان ایران، گام هایی هر چند کوچک بردارم.

در پایان لازم است تأکید کنم که دهه خونین شصت و کشتن و اعدام هزاران شقایق نورسته در کویر تشنه آزادی در سرزمین ما، یعنی نوجوانان و جوانان آگاه و انقلابی ایران که برای آزادی و نیل به یک جامعه آزاد و فارغ از استثمار و نابرابری برخاسته بودند، تنها یکی از صفحات جنایتبار عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی را رقم می زند که ننگ آن تا ابد بر پیشانی سیاه جلاخان حاکم و وابستگان و ماله کشان قدرت باقی خواهد ماند. اما آنچه که در این دوره فراموش نشدنی و خونبار و یک نسل کشی تمام عیار از کمونیستها و مبارزین و مخالفین مانند یک ستاره درخشان در آسمان میهن ما برجسته می نماید، همانا مقاومت تحسین برانگیز نسلی از جوانان انقلابی و مبارز است که چه در نبردهای خیابانی، چه در مبارزه چریکی در کردستان و چه در زندانها و سیاهچالها در جریان زندگی و مرگ خویش، با رشادتهای مثال زدنی و فداکاری های بی نظیر، با تلاشها و با نثار خون خود، چهره فریبکار دارودسته خمینی و سیاستهای نواستعماری را افشاء و تجارب مبارزاتی ارزشمندی را برای نسل های بعد، در نبردشان با دشمنان سعادت و بهروزی مردم ما بر جای گذاردند.

ع. شفق
آبان ۱۳۹۸

درنگ و یا تردید چند ساعت بعد شهر را ترک کردم. ۲-۳ روز بعد پاسداران دیوانه وار به خانه ما ریختند... مادرم می گفت رییس آنها فریاد می کشید که طرف نیستش! آخر کدام خری او را آزاد کرد؟! جای تأسف آن که یکی از فعالین سازمان پیکار که همزمان با من دستگیر و آزاد شده بود به خانه شان برگشت و بر خلاف من در همانجا ماند. چند روز بعد پاسداران دوباره به خانه او یورش برده، او را دستگیر و بلافاصله اعدام کردند... یادش گرامی باد! چند روز بعد نیز سری اول دستگیر شدگان، اکثراً از سازمان مجاهدین خلق و یا منتسب به این سازمان بدون هیچ دادگاهی در شهر، توسط مزدوران رژیم اعدام شدند. یادشان گرامی باد!

به این ترتیب رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی چهره واقعی خود را نه تنها به توده های تحت ستم بلکه به تمام مخالفینی که تا قبل از تعرض سراسری سال ۶۰ هنوز در بند پیدا کردن "گرایشات ضد امپریالیستی" و "خرده بورژوازی" در آن بودند هر چه برجسته تر نشان می داد. با سپری شدن این مقطع حساس و خونین از دوره زمامداری سیاه حاکمیت جمهوری اسلامی، من مانند بسیاری از مبارزین دیگر توانستم در مراحل بعدی مبارزات مردم ما با دشمنان طبقاتی شان، با استفاده از این تجارب گرانقیمت که به بهای خون پاک بسیاری از رزمندگان راه انقلاب حاصل شد، در صفوف چریکهای فدائی خلق ایران در زیر

رفقایم را دیدم؛ همه به گرمی با هم به صحبت پرداختند. در جریان انتقال تجربه فهمیدم یکی از رفقای ما برخلاف برخوردی که من کردم با این ذهنیت که اگر در مورد سوابق قبلی خود به پاسداران دروغ بگویم ممکن است با مجازات بیشتری روبرو شود در جواب مربوط به این سوالها واقعیت را نوشته بود و همین امر منجر به آن شد که متأسفانه او سالها در زندان بماند، بعدها از خانواده ام شنیدم که او در زندان به علت کمبود مواد غذایی و ویتامین به بیماری یرقان دچار شد که وی را تا سر حد مرگ نیز برده بود.

حدوداً ۴۸ ساعت پس از دستگیری پاسداران در نیمه های شب درب اتاق را بصدا در آوردند و از روی یک لیست اسامی، تعداد معدودی را صدا کردند که من نیز در میان افراد آن لیست بودم. در ابتدا نمی دانستیم قضیه چیست اما با پرس و جوی زیاد به ما گفته شد که شما آزادید! بعداً معلوم شد که در هرج و مرج و شلوغی اجتناب ناپذیر لحظات اول یورش رژیم، مطالعه فرمهای بازجویی اولیه معیار مقامات در برخورد با زندانیان قرار گرفته بود؛ و اگر در آن پرسشنامه ها فرد به کوچکترین فعالیتی اعتراف کرده بود در زندان باقی می ماند.

نصف شب بود که به خانه رسیدم با احساس شادی ناشی از رهایی از چنگ دشمن و بیم از آینده، پس از دیدار کوتاهی با مادر که از درد و وحشت ناشی از دستگیری و نامعلوم بودن وضع من به بستر بیماری افتاده بود، بدون لحظه ای

انتخابات آمریکا و مواضع رسوای باب آواکیان... از صفحه ۱۲

به نفع یکی از جناح های بورژوازی امپریالیستی حاکم می باشد. تجربه قابل توجهی نیز در این مورد وجود دارد. حزب دموکرات (به مثابه جناحی از طبقه حاکم بر آمریکا) در انتخابات سال ۱۹۹۲ با استفاده از بحث "بد و بدتر"، انتخاب کردن "بیل کلینتون" (بد) (برای بیرون انداختن "جورج بوش" پدر (بدتر) از کاخ سفید) را تبلیغ میکردند، تا وقتی که سیاستهای فاجعه بار کلینتون منجر به پیروزی "جورج بوش دوم" و باز شدن راه برای جنایات او در خاورمیانه شد، و معلوم گردید که "بد" جاده صاف کن "بدتر" بوده است. در سال ۲۰۰۸ نیز، بورژوازی حاکم با همان استدلال عوامفریبانه توانست افشار ناآگاه را به نفع "اوباما" به پای صندوق های رأی بکشاند. اما دیدیم که "اوباما" نیز ارتجاعی ترین سیاست های استعماری جورج بوش دوم و بویژه سیاستهای جنگ طلبانه او را ادامه داد، تا اینکه سیاست های جنایتکارانه اوباما و هیلاری کلینتون نیز شرایط را برای پیروزی "ترامپ" در انتخابات ۲۰۱۶ و وقوع جنایات بعدی امپریالیسم آمریکا به دست دولت ترامپ مهیا کرد.

اگر روند تبدیل شدن "بد"ها به "بدتر"ها پس از به قدرت رسیدنشان به همین صورت ادامه پیدا کند، پس از به قدرت رسیدن "بایدن" و بدتر شدن حتمی شرایط ناگوار جامعه در زمان حکومت دولت او، همان استدلالهای عوامفریبانه مورد استفاده قرار خواهند گرفت تا مردم را با زور تبلیغات (از جمله آنچه که در بیانیه ۶ ماده ای آواکیان تبلیغ شده) از مبارزه واقعی مستقل از احزاب دولتی برای ضربه زدن به سیستم سرمایه داری باز دارند، و در عوض آنها را در بن بست سیستم انتخاباتی موجود سردرگم کنند. واقعیت فوق بیانگر آن است که در انتخابات کنونی، استدلالهای عوامفریبانه ای (مانند "حمایت از جناح "بد" برای جلوگیری از پیروزی جناح "بدتر") توسط بخشی از طبقه حاکم و چپهای تقلبی (امثال آواکیان و پیروانش) به کار گرفته می شوند، و هدف اصلی جلوگیری از هرگونه بسیج مستقل طبقه کارگر و توده های مردم علیه کل سیستم سرمایه داری حاکم است. از این روست که در استدلالهای آواکیان و دنباله رو های ایرانی اش، هیچ نوع بررسی جدی و علمی از شرایطی که "ترامپ" را تولید کرده، یعنی سیستم و نظام حاکم در ایالات متحده آمریکا وجود ندارد.

در زمانی که مردم آمریکا با تلاش برای گسترش جنبش اعتراضی عظیم خود علیه خشونت پلیس و سیستم سرکوب دولتی، به مبارزه برخاسته اند، آواکیان و دنباله روان ایرانی اش "م.ل.م." از مردم میخواهند به "جو بایدن" رأی دهند، که علاوه بر نامزد حزب دموکرات برای ریاست جمهوری، معمار برجسته سیستم کفتری آمریکا نیز هست و در اوائل سال جاری، به عنوان راه حلی برای پایان دادن به قتل مردم بیگناه در خیابانهای آمریکا توسط پلیس، جهت سرکوب مبارزات آنان، اعلام کرد که "پلیس به جای قلب، باید به پای مردم شلیک کند". می توان گفت که باب آواکیان و پیروانشان با تشویق مردم آمریکا برای رأی دادن به بایدن، در حال شلیک به پای کارگران و توده های عاصی و حاضر در صحنه مبارزه می باشند! از این روزست که اساساً ماهیت همکاری آواکیان و هواداران ایرانیش با دمکراتها برای انتخاب شدن "بایدن"، ارتجاعی است.

سهیلا سپتامبر ۲۰۲۰ (ادامه دارد)

در واقع می‌کوشد چپها و نیروهای رادیکال جامعه را در شرایط رشد خشم و نفرت کارگران و توده‌های محروم آمریکا از وضع موجود، در انتخابات پیشاروی به زائده یکی از احزاب حاکم، یعنی بخشی از امپریالیسم آمریکا بدل کند.

اگرچه این اولین بار نیست که پیروان ایرانی باب آواکیان با دنباله روی از مواضع انحرافی این شخص، رسوایی به بار می‌آورند و در این مورد اخیر حداقل می‌بایست تجربه تلخ "انتخاب بین بد و بدتر" دوره خاتمی در ایران را مد نظر خود قرار می‌دادند، اما برای نشان دادن انحرافی بودن موضع گیری آنان بد نیست که نگاهی بیندازیم به انتخابات آمریکا و تفاوت‌های ترامپ و بایدن در این انتخابات.

اگر به تاریخ انتخابات آمریکا در چند دهه گذشته نگاه کنیم، می‌بینیم که طبقه حاکم بر این کشور همیشه از بحث "بد و بدتر" استفاده کرده تا با ترساندن مردم از "بدتر"، آنها را به انتخاب "بد" تشویق و وادار کند. آنهم در حالی که به دلیل سیستم انتخاباتی غیر دموکراتیک آمریکا که حتی مانند سایر انتخابات‌های بورژوازی بر پایه احتساب رای عموم قرار ندارد (مثلاً در انتخابات قبلی ترامپ به رغم برخورداری هیلاری کلینتون از تعداد رای بیشتر در سراسر آمریکا این انتخابات را بُرد) و بدلیل آن که هیچ حزب واقعاً مردمی و مستقل نیز بودجه و توان مالی و تریبون‌های لازم رقابت با احزاب اصلی حاکم را دارا نمی‌باشند، این انتخابات به معنای واقعی دموکراتیک نبوده و نیست.

آواکیان میدانند که نمیتواند مردم را فریب دهد و ادعا کند که بایدن بهتر از ترامپ است، اما وی برای اینکه وانمود کند که فراخوان او برای انتخاب کردن بایدن، با بحث "بد و بدتر" در صفوف بورژوازی حاکم تفاوت دارد، میگوید که "سوال این نیست که آیا بایدن و دموکراتها معرف "خوب" هستند" و آیا دموکراتها "بهتر از جمهوریخواهان هستند" یا نه. اما قادر نیست روی حرف خود بایستد و بلافاصله حرف خودش را رد کرده و بایدن را از یک جهت بهتر از ترامپ معرفی می‌کند، از این جهت که با انتخاب بایدن، آمریکا دیگر به سمت فاشیسم نمی‌رود. در این رابطه آواکیان میگوید "بایدن از هیچ جنبه محتوایی "بهتر" از ترامپ نیست، جز این که او ترامپ نیست و بخشی از تلاش برای ایجاد و تحکیم و فاشیسم نیست".

در واقع با این جملات، آواکیان به شیوه‌ای حیل‌گرانه ادعا میکند که این انتخابات با دیگر انتخابات‌های ایالات متحده آمریکا متفاوت است. چرا که انتخاب میان فاشیست و غیرفاشیست است. اما برخلاف ادعای وی این همان حربه بد و بدتر مورد استفاده بورژوازی برای فریب توده‌ها و کشاندن آنها به بساط انتخاباتی

ادامه در صفحه ۱۲

انتخابات آمریکا و مواضع رسوای باب آواکیان و

دنباله روان ایرانی اش (۱)



زیادی برای متقاعد کردن افشار ناآگاه جامعه برای حمایت از دموکراتها (بایدن و هریس) سازمان داده‌اند. گروه‌ها و افراد دیگری که رسماً عضو این حزب نیستند نیز، مردم را تشویق به حمایت از دموکراتها کرده‌اند هر چند که به خوبی میدانند که نقش حزب دمکرات در ایجاد شرایط ناگوار کنونی کمتر از جمهوریخواهان نبوده است. در همین رابطه اخیراً "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" از زبان رهبر خود، شخص رویزیونیستی به نام "باب آواکیان" با انتشار یک "بیانیه ۶ ماده‌ای"، بیانیه‌ای که چیزی جز مغلطه‌های عوامفریبانه در توجیه حمایت از یک جناح از طبقه استثمارگر حاکم و نماینده آنان یعنی "جو بایدن" نیست، از مردم خواسته که در انتخابات ریاست جمهوری به دموکراتها ("جو بایدن") رأی بدهند. (۲) رویزیونیست نامبرده، تلاش کرده که با استدلال‌های مغشوش و عوامفریبانه، به مردم بقبولاند که انتخاب بایدن، فقط به خاطر اینکه بایدن "ترامپ نیست" میتواند یکی از عواملی باشد که منجر به متوقف شدن رشد فاشیسم در آمریکا شود.

موضع باب آواکیان و دنباله روانش

دنباله‌روهای وطنی آواکیان از جمله جریان اپورتونیست "حزب کمونیست ایران، مارکسیست-لنینیست-مائوئیست" (بعد از این به اختصار "م.ل.م") که همواره از نظرات رهبر حزب پدرخوانده خود یعنی "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" تبعیت کرده‌اند، رسماً بیانیه مزبور را تأیید نموده و به دفاع از این موضعگیری غیر انقلابی برخاسته‌اند.

بحث اصلی آواکیان در آن بیانیه این است که طبقه کارگر به جای اقدام مبارزاتی مستقل علیه وضع موجود، بهتر است که "بایدن" را به کاخ سفید بفرستد، چون با اینکه "بایدن در هیچ جنبه محتوایی «بهتر» از ترامپ نیست؛ جز اینکه او ترامپ نیست و بخشی از تلاش برای تحکیم حاکمیت فاشیستی نیست". بنابراین بهتر است کارگران و اعضای حزب کمونیست انقلابی آمریکا به او رأی دهند. با اشاعه این نظرات، "حزب کمونیست انقلابی آمریکا"

انتخابات ریاست جمهوری "ایالات متحده آمریکا" برزمینه یکی از بزرگترین بحران‌های اجتماعی-اقتصادی تاریخ معاصر آمریکا، و در شرایط رادیکالیزه شدن مبارزات کارگران و توده‌های ستمدیده مردم و رشد انفجاری خشم و کینه آنها علیه سیستم، قرار است در ۳ نوامبر ۲۰۲۰ برگزار شود. (۱)

در شرایطی که اعتراضات توده‌ای اخیر از احتمال طوفان‌های سیاسی-اجتماعی رو به رشدی در آینده خبر می‌دهند، نظرخواهی‌های زیادی نشان می‌دهند که اکثر توده‌های مردم مخالف "ترامپ" و دولت دست راستی او هستند. کارگران آگاه که با برنامه‌های هر دو حزب اصلی تضاد دارند، در جستجوی ایجاد آلترناتیوی برای تغییر شرایط کنونی و برآوردن نیازها و خواسته‌های برحق خود و دیگر فرودستان می‌باشند. بر این اساس می‌توان گفت که انتخابات این کشور ربطی مستقیم با خواسته‌ها و منافع کارگران و زحمتکشان ندارد و به احتمال زیاد همچون بقیه انتخابات‌های این کشور با تحریم بخش بزرگی از مردم مواجه خواهد شد. (۲)

این انتخابات، همچون انتخابات پیشین، در واقع مسابقه‌ای میان دو جناح اصلی طبقه حاکم بر آمریکا است که هدف هر دوی آنها ادامه تحمیل سیستم ستمگرانه موجود به روش خود، به توده‌های مردم آمریکا میباشد، آن هم در شرایطی که اپیدمی ویروس کرونا از کنترل دولت خارج شده و بیکار شدن بیش از ۳۰ میلیون نفر (رقم پیش بینی شده تا زمان انتخابات) و مرگ بیش از ۲۰۰ هزار نفر را در آمریکا منجر شده است. به دنبال قطع مزایای بیکاری (مقدار ناچیزی که تا پیش از قطع شدنش در چند هفته پیش، به کسانی پرداخت میشد که در اثر اپیدمی کرونا بیکار شده بودند)، میلیون‌ها نفر با فقر و بی‌خانمانی روبرو شده‌اند و تنفر توده‌های مردم از دولت "ترامپ" که مستقیماً مسئول این فجایع است، شدیداً افزایش یافته است. حزب دمکرات و حامیان آن با اطلاع از شرایط اسفبار زندگی کارگران و زحمتکشان و تنفر آنها از ترامپ، تبلیغات

نخست‌وزیر ایران در دهه‌ی شصت و از رهبران جنبش سبز ایران را به‌طور مداوم هدف حمله قرار داده‌اند که خود به جرم حق‌طلبی و همراهی با مردم در حصر خانگی است و امکانی برای دفاع ندارد. برای نمونه بخش ایران عفو بین‌الملل روز ۲۹ مرداد امسال بار دیگر بخشی از همان گزارش را در شبکه‌های اجتماعی منتشر کرد و در تمام پلات‌فرم‌ها به جای نام بردن از اعضای هیات مرگ و آمران و عاملان جنایت، فقط هشتگ میرحسین موسوی را به‌کار برد، گویی که او مسئول این رخدادهاست. (۳)

برایم جالب بود بدانم که سازمان عفو بین‌الملل در گزارش خود چه آورده که این چنین فریاد فتاپور خائن و همپالگی‌هایش در این بیانیه را درآورده است. تمامی این گزارش ۲۲۵ صفحه‌ای را با دقت مرور کردم. در این گزارش از شخص میرحسین موسوی تنها در ۴ جا یاد شده است. برای بهتر روشن شدن ماجرا این چهار بخش از گزارش را به تمامی آن‌ها در زیر می‌آورم: در صفحه ۲۳ در گزارش سازمان عفو بین‌الملل نوشته شده که: "عفو بین‌الملل همچنین به یک مصاحبه‌ی تصویری میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت، با خبرگزاری ملی اتریش، در آذر ۱۳۶۷ درباره‌ی اعدام‌ها، دست‌یافته و آن را مورد ملاحظه قرار داد." (۴)

در صفحه ۱۰۱ همان گزارش آمده است که: "در سال‌های اخیر، بعضی از مقام‌های حکومتی سابق، از جمله میرحسین موسوی، نخست‌وزیر ایران در آن زمان، ادعا کرده‌اند که کشتار زندانیان در مرداد تا شهریور ۱۳۶۷ بدون اطلاع آنان اتفاق افتاده و در توجیه قصور خود در متوقف کردن این کشتارها یا دست‌کم محکوم کردن آن‌ها به اصل تفکیک قوا و استقلال قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضائیه از یکدیگر استناد کرده‌اند. با این حال، همچنان که در فصل ۷ نشان داده می‌شود، علاوه بر دادستان‌های کل، قضات دادگاه‌های انقلاب و مسئولان ارشد زندان‌ها، وزارت اطلاعات نیز فعالانه در این اعدام‌های فراقضایی مشارکت داشته است. عفو بین‌الملل، از همان ۲۵ مرداد ۱۳۶۷ که گزارش خود را صادر کرد، نگرانی‌های خود درباره‌ی این «فراخوان اقدام فوری» را ابراز کرد. این سازمان اولین گزارش‌های مربوط به کشتار زندانیان را با تعدادی از مسئولان بلندپایه‌ی دولتی، از جمله وزیر دادگستری و وزیر امور خارجه، نیز در میان گذاشته بود. علاوه بر این، در ماه‌های متعاقب اعدام‌های فراقضایی، مسئولان بلندپایه‌ی دولتی، از جمله نخست‌وزیر وقت و وزیر کشور وقت، فعالانه به انکار اعدام‌ها، هم در مصاحبه‌های مطبوعاتی و هم در مکاتباتشان با سازمان ملل، اقدام کرده بودند." (۵)

و زمین گرد نبوده و مسطح است!

قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و رسوایی "اصلاح‌طلبان"



مدافع و جویای "حقیقت" ظاهر شود. های آشنای یادشده در بالا، با نام کنار نام‌های برخی از بازماندگان جان‌باختگان های کشتار جمعی سال ۱۳۶۷ در زندان جمهوری اسلامی نیز روبرو هستیم که چه بدانند و چه ندانند درج امضایشان تلاشی برای مشروعیت بخشیدن به این بیانیه بی شک، رسوا و عوامفریبانه می‌باشد. بدون چند اسم بازماندگان قربانیان جمهوری اسلامی، این بیانیه حتی رسواتر اما مگر چه بود که امروز می‌نماید. از آن که تمامی بازماندگان نیز خود نه این بخشی از طبقات اجتماعی هستند و رو هر یک با مواضع و اعمال درست از این خود در نقش نماینده‌ای برای شیوه تفکر طبقه خود ظاهر می‌شوند؟

اما این بیانیه از چه رو پرداخته شده است؟ در ظاهر، اعتراضی سرگشاده است به گزارشی تحت عنوان "اسرار به خون آغشته، کشتار ۶۷ - جنایتی علیه بشریت که همچنان ادامه دارد" که از جانب سازمان عفو بین‌الملل درباره‌ی اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۱۳۶۷ منتشر شده است. (۲)

و اعتراض از چه روست؟ در عمل، امضاکنندگان از آن که در این گزارش از میرحسین موسوی که در آن سال‌های بحرانی در دهه ۱۳۶۰ نخست‌وزیر جمهوری اسلامی بود به عنوان یکی از مسئولان آن جنایت یاد کرده است شدیداً برآشفته‌اند!

اعتراض‌کنندگان نوشته‌اند: "شیوه‌ای هم که این مدت مسئولان بخش ایران عفو بین‌الملل برای اطلاع‌رسانی درباره‌ی آن گزارش پیش گرفته‌اند، این شائبه را تقویت می‌کند که گویی آن‌ها بیش از آن‌که مشتاق کشف حقیقت باشند، اهداف دیگری را دنبال می‌کنند، چه آن که در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود در شبکه‌های اجتماعی، آمران و عاملان آن جنایت و اعضای هیات مرگ را به نوعی رها کرده و میرحسین موسوی،

در "سایت خبری تحلیلی زیتون" با نوشته‌ای تحت عنوان "بیانیه جمعی از فعالان مدنی و سیاسی ایرانی در اعتراض به تحریف حقیقت توسط سازمان عفو بین‌الملل" (۱) روبرو شدم. به عادت که نوشته را همیشگی پیش از این‌های امضاکنندگان بخوانم، نگاهی به نام این بیانیه کردم تا برایم روشن شود که این "جمع"، متشکل از چه افرادی می‌باشد، طور که بنا به تجربه چرا که باور دارم همان گفته می‌شود "از کوزه همان برون تراود که در اوست!" این حرف در رابطه با محتوای بیانیه‌ای که این جمع امضا کرده نیز هنگام مرور اسامی مصداق دارد. ها برای امضاکنندگان بسیاری از نام من ناآشنا بودند و هستند اما گروهی را نیز به جا می‌آورم: خائن رسوای با سابقه‌ای چون مهدی فتاپور که برای معرفی خود آورده است که "از اعضای شورای مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) و مسئول کنونی هیئت سیاسی اجرایی اتحاد جمهوریخواهان ایران" می‌باشد. بسیاری نظیر من او را بیشتر به های فرخ عنوان یکی از همپالگی نگهدار در به خیانت کشاندن اکثریت بزرگترین سازمان چپ خاورمیانه در دوران پس از قیام ۱۳۵۷ می‌شناسند. یا "اصلاح‌طلبانی" همچون سروش "پژوهشگر عرفان، دباغ که خود را فلسفه و روان‌شناسی" معرفی کرده، یا محسن کدیور و هاشم آقاجری که امروز خود را با القابی نظیر "استاد دانشگاه و اندیشمند دینی" و "استاد دانشگاه تربیت مدرس و تاریخ‌نگار" مزین می‌کنند و گویا انگار نه انگار که هر یک از اینان خود در پایه‌گیری و تثبیت قدرت جمهوری اسلامی علیه مردم ما نقش فراخور خود بازی کرده‌اند و... تا همین‌جا روشن بود که جمعی را دیدم. که هنگام امضای یک بیانیه سیاسی به آشکارا بخش جدایی‌ناپذیر هویت خود را از مخاطب پنهان می‌کنند نمی‌تواند در نقش

والسلام. روح الله الموسوی الخمينی" (۱۰)

آن گاه بود که عبدالکریم موسوی اردبیلی که ریاست قوه قضائیه و ریاست شورای عالی قضایی را بر عهده داشت همراه با قضات "دادگاه‌های انقلاب" و هیئت‌های مرگ، کشتار را آغاز کردند و به قول زنده‌یاد احمد شاملو "گورستانی چندان بی مرز شیار کردند که بازماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است..."

در فتوای خمینی به وضوح تمام آمده است که یکی از افراد هئنت مرگ نماینده‌ای از وزارت اطلاعات است. می‌دانیم که وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در آن دوران یکی از وزرای کابینه میرحسین موسوی بود. که منطقاً نمی‌توانست بدون اطلاع مسئولش (نخست وزیر) چنین برنامه‌ای را پیش ببرد. بنابراین شک نباید داشت که میرحسین موسوی به عنوان نخست‌وزیر کشور و یکی از بالاترین مراجع سیاسی کشور از آن چه که می‌گذشت خبر داشت ولی اکنون خود را به کری و کوری در آن زمان می‌زند. فراموش نکنیم که جدا از اعتراضات خانواده‌های زندانیان سیاسی که امکان نداشت صدای شان را میرحسین موسوی نشنیده باشد، او حتماً از نامه‌های اعتراضی نهادهای طرفدار حقوق بشر به وزارت کشور و امور خارجه دولت او هم خبر داشت و نمی‌توانست بی‌اطلاع باشد. در حقیقت، اگر در این میان دروغی با برجستگی خود را نشان دهد، این است که گویا میرحسین موسوی اولین بار در مصاحبه با تلویزیون اتریش از این موضوع مطلع شده است!! این ادعا نه تنها یک دروغ رسوا که توهین به شعور میلیون‌ها تن از انسان‌هایی است که دوره کشت و کشتار زمامداری موسوی را به چشم دیده و هم اکنون زنده هستند. این ادعا پاشیدن نمک بر روی زخم التیام‌ناپذیر پدران و مادران و همسران و کودکان هزاران تن از جان‌های شیفته‌ای هستند که خمینی‌ها، موسوی‌ها، رئیسی‌ها، روحانی‌ها، خاتمی‌ها و از آمران و مجریان قتل شان بودند!

اگر پای "حقیقت" در میان است، باید گفت که تمامی آن چه که جمع پیرامون فتاپور بیان داشته‌اند یاوه‌ای بیش نیست که تنها ماهیت عوام‌فریب این جماعت را نشان می‌دهد. نباید فراموش کرد که جنایات جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ به قتل‌عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ خلاصه نمی‌شود. در تمام سال‌های ۶۰ و ۶۱ تقریباً هر روز زندانیان را دسته دسته می‌کشتند و اسامی‌شان را در روزنامه‌ها درج می‌کردند! بعد از آن نیز اعدام‌ها هم چنان ادامه داشت. آیا این همه کشتار ربطی به وی نداشته؟ این میرحسین موسوی که حالا اصلاح‌طلب (!!!) شده نمی‌تواند انکار

گرفته است؟ در صفحه ۲۱۹ این گزارش آمده است:
"اسناد و شواهد رسمی تأیید می‌کنند که این جرایم به دستور و با نظارت و موافقت عالی‌ترین مقام‌ها و مسئولان حکومت ایران صورت گرفته و مقام‌های مسئول در تمام سطوح به پنهان کردن این جرایم، نادیده گرفتن آن‌ها و حتی تجلیل کردن از آن‌ها ادامه می‌دهند." (۸)

بدین گونه سازمان عفو بین‌الملل در اشاره به بخشی از واقعیات پنهان شده این جنایت تاریخی، به درستی بیان داشته است که جنایات جمهوری اسلامی در دوران نخست‌وزیری میرحسین موسوی "به دستور و با نظارت و موافقت عالی‌ترین مقام‌ها و مسئولان حکومت ایران صورت گرفته" است. در اعتراض به این "اتهام" است که فتاپور و همپالگی هایش در این بیانیه با رسوایی به دفاع تمام‌قد از وی پرداخته و در نقش وکیل مدافع نخست‌وزیر یکی از خفقان‌بارترین و خونین‌ترین دوران حیات جمهوری اسلامی بر آمد و حتی سعی کرده‌اند که به تن این قصاب، لباس "مخالفت" با اعدام‌های دهه ۱۳۶۰ را بیوشانند. نوشته‌اند:

"اساس اتهام به کسی است که خود چند ماه پیش از حصر غیرقانونی، در یک سخنرانی اعدام‌های سال ۱۳۶۷ را به صراحت «جنایت» خواند و با یادآوری ساختار قدرت در نظام جمهوری اسلامی بر میرا بودن خود از این اتهامات تاکید کرد، چنان‌که همگان نیز می‌دانند در این ساختار، قوه قضاییه به‌طور مستقیم با نهاد رهبری جمهوری اسلامی در ارتباط است و از آن دستور می‌پذیرد." (۹)

اما واقعیت چیست و چرا امضاء کنندگان این بیانیه در صدد لاپوشانی آن هستند؟ کشتار دسته‌جمعی زندانیان پیامدی بر فتوای خمینی در تیرماه سال ۱۳۶۷ بود. او در بخشی از این فتوا نوشته بود:

"کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجت الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد. رحم بر مجاریین ساده‌اندیشی است. قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردید ناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب نمایید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است، وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند "اشدا علی‌الکفار" باشند. تردید در مسائل اسلام انقلابی، نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد.

در صفحه ۱۰۴ در گزارش سازمان عفو بین‌الملل: "۲۳ آذر (سال ۱۳۶۷)، یادآوری از نادر ثانی)، سازمان رادیو و تلویزیون دولتی اتریش (او آر اف) به پخش یک مصاحبه‌ی تلویزیونی با میرحسین موسوی اقدام کرد که در جریان آن درباره‌ی اعدام‌ها از او سؤال شده بود. پاسخ موسوی این بود که وقوع چه نوع سرکوبی را به رسمیت می‌شناسد، از هرگونه اشاره‌ی صریح به اعدام‌ها احتراز کرد. در عوض، ظاهراً در تلاش برای تحریف ماهیت اعدام‌ها و معرفی آن‌ها به عنوان یک واکنش مشروع به یک حمله‌ی مسلحانه، به موضوع حمله‌ی مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در مرداد آن سال پرداخت." (۶)

و در ادامه در صفحه ۱۰۵ این گزارش آمده است:

"یکی از مواردی که به ما ایراد گرفته شده است در رابطه با همین عملیات مرصاد [اسم ضدعملیات ایران علیه حمله‌ی مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در مرداد ۱۳۶۷] است. در این عملیات، عده‌ای از مجاهدین... دست در دست صدام گذاشتند و حمله کردند که باختران را بگیرند و به سمت تهران بیایند. آن‌ها نقشه‌هایی برای کشتار داشتند. خوب، ما آن‌ها را سرکوب کردیم. ما چه کار می‌کردیم؟ ... تهران را دروازه‌هایش را باز می‌کردیم که بیایند به اصطلاح آن‌جا حضور پیدا کنند، آدم بکشند؟ ما در این زمینه هیچ نوع گذشته‌ی نداریم و نظام ما به خودش حق نمی‌دهد که از خودش دفاع نکند و برخورد قاطع نداشته باشد. (میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت، در پاسخ به سؤال درباره‌ی اعدام‌های گسترده، در مصاحبه با سازمان رادیو و تلویزیون دولتی اتریش، دسامبر ۱۹۸۸ (سال ۱۳۶۷، یادآوری از نادر ثانی)" (۷)

همین و باور کنید همین! می‌بینیم که موارد یک، سه و چهار در مورد مصاحبه‌ای تلویزیونی در پاییز سال ۱۳۶۷ است که در خلال آن میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت کشور از دادن پاسخی مستقیم به پرسشی مشخص طفره می‌رود و مورد دوم دلالت بر آن دارد که مقامات حکومتی آن زمان و از جمله میرحسین موسوی بیان می‌دارند که "کشتار زندانیان در مرداد تا شهریور ۱۳۶۷ بدون اطلاع آنان اتفاق افتاده" و این امر که آنان "در توجیه قصور خود در متوقف کردن این کشتارها یا دست‌کم محکوم کردن آن‌ها به اصل تفکیک قوا و استقلال قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضائیه از یکدیگر استناد کرده‌اند." همین و نه بیشتر!

و اما سازمان عفو بین‌الملل در این گزارش چه آورده که اینگونه مورد اعتراض قرار

دمکراتیک بیانیه‌نویسان این‌چنینی در مقابل توده‌های تحت ستم و قربانیان موسوی تبهکار و همپالگی‌هایش حساب پس خواهند داد.

پانویشت‌ها:

- 1) <https://www.zeitoons.com/80232>
- 2) <https://www.amnesty.org/download/Documents/MDE1394212018PERSIAN.PDF>
- 3) <https://www.zeitoons.com/80232>
- 4) <https://www.amnesty.org/download/Documents/MDE1394212018PERSIAN.PDF>
- 5) <https://www.amnesty.org/download/Documents/MDE1394212018PERSIAN.PDF>
- 6) <https://www.amnesty.org/download/Documents/MDE1394212018PERSIAN.PDF>
- 7) <https://www.amnesty.org/download/Documents/MDE1394212018PERSIAN.PDF>
- 8) <https://www.amnesty.org/download/Documents/MDE1394212018PERSIAN.PDF>
- 9) <https://www.zeitoons.com/80232>
- 10)

فرض محال که محال نیست! فرض کنیم که میرحسین موسوی نخست‌وزیری بود که بی‌کفایتی‌اش حد و مرزی نداشت و در سال ۱۳۶۷ نمی‌دانست که در کشوری که او (دستکم در ظاهر) زمام امور کشوری آن را در دست دارد چه می‌گذرد و چگونه رژیم جنایتکار وی از بچه و پیر و جوان گرفته همه عزیزان مردم را دسته دسته مانند برگ لطیف گل به زمین می‌ریزد و پس از آن هم جنایات خود را با بی‌شرمی در هر کوی برزن جار می‌زند. اما حتی با این فرض، او دیگر در سال ۱۳۸۸ یعنی بیش از دو دهه پس از این کشتارها، که می‌دانست چه بر زندانیان سیاسی در سال‌های ۶۰ تا ۶۷ گذشته است، پس چرا آن دوره را "دوران طلایی" می‌نامد و خواهان بازگشت به آن می‌باشد؟

"ما خواستار اجرای بدون تنازل قانون اساسی و بازگشت جمهوری اسلامی به اصالت اخلاقی نخستینش هستیم. ما جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد را می‌خواهیم، و آنانی را ساختارشکن و هرج و مرج طلب می‌شناسیم که با بهانه و بی‌بهره از موازین اسلامی عدول می‌کنند و بنا بر امیال شخصی به تعطیل اصول قانون اساسی دست می‌زنند."

بسم الله الرحمن الرحیم

فراموش نکنیم که زمانی که موسوی می‌گوید "امام ما" خمینی جلاد یا همان جنایتکار؛ میرحسین موسوی از او به عنوانی همانند "پدر دلس روغن ضمیر ما"، و "امام دور کرده و دوران پُرخون و جنایت طلایی" خوانده است. آری، موسوی خواستار ادامه برقرار؛ ننگین اسلامی آن‌هم نه یک کلمه بیشتر بوده و آری، "پدر دلسوز"، "روشن‌اندیش" او می‌توانست بار تا بار دیگر آن روزهای "طلایی" به ارمغان بیاورد!

حال که فتایور خائن و امضاء کند همراه وی، بدین گونه "میرحسین مظلوم" برمی‌خیزد

نیاشد آن‌روز که آنان بیان دارند - در جمهوری اسلامی هیچ زندانی سیاسی‌ای کشته نشده است! همان ادعایی که برخی از طرفداران این رژیم دار و شکنجه گاه مطرح می‌کنند. یا با وقاحت اعلام کنند که اصلاً زمین گرد نبوده و مسطح است! بگذار تا شکنجه‌گران و جلادان حاکم با کمک این بیانیه‌های رسوا و معلوم‌الحال که فقط برای تقویت مواضع رژیم قاتل و وابسته جمهوری اسلامی تنظیم شده‌اند، بکوشند تا عکس این حقیقت آشکار را به افکار عمومی ناآگاه القاء کنند. مطمئناً در یک شرایط آزاد و

کند که روزنامه‌های دوره نخست وزیری خود را هم ندیده است! در حالی که وی باز هم در همان به اصطلاح دوران "پیش از حصر" با بی‌شرمی از "دوران طلایی امام" نام برده و خواهان بازگشت به آن زمان گردیده.

فرض محال که محال نیست! فرض کنیم که میرحسین موسوی نخست‌وزیری بود که بی‌کفایتی‌اش حد و مرزی نداشت و در سال ۱۳۶۷ نمی‌دانست که در کشوری که او (دستکم در ظاهر) زمام امور کشوری آن را در دست دارد چه می‌گذرد و چگونه رژیم جنایتکار وی از بچه و پیر و جوان گرفته همه عزیزان مردم را دسته دسته مانند برگ لطیف گل به زمین می‌ریزد و پس از آن هم جنایات خود را با بی‌شرمی در هر کوی برزن جار می‌زند. اما حتی با این فرض، او دیگر در سال ۱۳۸۸ یعنی بیش از دو دهه پس از این کشتارها، که می‌دانست چه بر زندانیان سیاسی در سال‌های ۶۰ تا ۶۷ گذشته است، پس چرا آن دوره را "دوران طلایی" می‌نامد و خواهان بازگشت به آن می‌باشد؟

میرحسین موسوی در بیانیه شماره ۲ در ۲۴ خردادماه ۱۳۸۸ نوشته است: "ما به عنوان کسانی که به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن پایبندیم، اصل ولایت فقیه را یکی از ارکان این نظام می‌دانیم و حرکت سیاسی را در چارچوب‌های قانونی دنبال می‌کنیم." (۱۱)

اگر کسی طرفدار ولایت فقیه است خوب به درستی می‌داند که فتوای کشتار سال ۶۷ را همین ولی فقیه صادر کرده و از این‌رو باید سر اطاعت در برابر این فتوا فرو آورد!

میرحسین موسوی در بیانیه شماره ۱۱ خود که سه ماه پس از "انتخابات" دهمین دوره ریاست جمهوری کشور، در ۱۷ شهریورماه ۱۳۸۸، به انتشار درآمد چنین نوشته است:

"ما حفظ جمهوری اسلامی را می‌خواهیم، و تقویت وحدت ملی، و احیای هویت اخلاقی نظام و بازسازی اعتماد عمومی به عنوان اصلی‌ترین مولفه قدرت ساختار سیاسی کشور جز با پذیرش حق حاکمیت مردم و کسب رضایت نهایی آنان از نتایج اقدامات حکومت، و شفافیت در تمامی اقدامات از طریق اطلاع‌رسانی مستمر ممکن نیست." (۱۲)

میرحسین موسوی در همان جا می‌گوید: "زمانی که امام ما از اسلام ناب محمدی (ص) نام می‌برد و آن را در مقابل اسلام تحجرگرا و اسلام آمریکایی قرار می‌داد چنین روزهایی را می‌دید." (۱۳)

و در ۷ مهرماه ۱۳۸۸ در بیانیه شماره ۱۳ بیان می‌دارد:

به شعارهای دروغین دمکراسی و آزادی، خواهند توانست باز مردم را فریب دهند. یکی از این افراد ضد انقلابی رضا پهلوی می باشد. با توجه به این که طفره رفتن از ذکر واقعیات و توجیه جنایات خاندان پهلوی همیشه یکی از ترفندهای او بوده، وی در یک سخنرانی در یکی از اندیشکده های آمریکا به تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۹۷ برابر با ۱۴ دسامبر ۲۰۱۸ ادعا می کند که رضا شاه برای (ایرانی که هیچ بوده) ایرانی مدرن ساخت و برای تلطیف دیکتاتوری پدرش، از آن به عنوان "عدم فضای باز سیاسی" صحبت می کند.

در مصاحبه با اندرئا گلاودیا هوفمان نیز او بدون هیچگونه اعتقاد و احترام به عقاید مردم ایران، خود را شاه ایران قلمداد کرده و چنین میگوید: "طبق قانون اساسی ما، میبایستی من به این سن رسیده باشم تا بتوانم شاه شوم. البته میبایستی در مجلس ایران هم سوگند پادشاهی یاد می کردم، بنا بر این میتوان گفت که «بنا به قانون» شاه ایرانم" او در همان سخنرانی در قسمتی از صحبتهايش چنین میگوید: "در جریان انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ مردم نمی دانستند چه می خواهند، اما او با مردم رو راست است و از حالا به آنها می گوید که او میخواهد، ایران قانون اساسی سکولاری داشته باشد که همه در آن برابر باشند." به راستی چگونه میتوان خواسته ها و آگاهی مردم را در انقلاب سال ۱۳۵۷ چنین توهین آمیز و ابلهانه بیان کرد؟ این نظر به هیچوجه درست نیست که مردم در انقلاب ۵۷ نمی دانستند که چه می خواهند. برعکس، مردم مبارز ایران آگاهانه علیه وابستگی جامعه خود به امپریالیست ها و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا، علیه دیکتاتوری و فقر و فلاکت بپاخاستند. از این رو نمی توان آنان را متهم به این حد از ناآگاهی کرد. در انقلاب سال ۱۳۵۷ مردم ایران، آگاهانه شعارهایی مانند آزادی، استقلال می دادند که حاکی از خواست آنها برای پایان دادن به سلطه امپریالیستها در ایران و رسیدن به رفاه و آزادی بود. برای این منظور آنها شعار می دادند "تنها ره رهایی جنگ مسلحانه" تا بتوانند نظم نوینی جایگزین نظام فاسد و دیکتاتوری پیشین نمایند.

در نوشته قبلی به وابستگی و دیکتاتوری رژیم شاه اشاره شد و نشان داده شد که هیچ انسان مبارز و آزادیخواه و انقلابی از زیر تیغ دیکتاتوری رژیم شاه جلاد جان سالم بدر نبرد. رضا پهلوی به مردم نمی گوید، اگر انقلاب ۵۷ بوقوع نمی پیوست، سرنوشت هزاران زندانی سیاسی که بدست مردم از زندانها آزاد گردیدند، به کجا می کشید؟ آیا سرنوشتی به جز اعدام، تیرباران (کاری که جمهوری اسلامی در ادامه کار شاه انجام داد)، در انتظار آنها نبود؟



**نگاهی گذرا
به وابستگی
سلطنت پهلوی
به امپریالیستها
بخش سوم و پایانی:
رضا پهلوی**

واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی به هیچ وجه حاصل و خواست مبارزات مردم ایران نبود. اگر به خواسته ها و شعارهای مردم در آن سالها نگاه کنیم، مردم برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی و امپریالیستها و دیکتاتوری و فقر و فلاکت بپاخاستند، اما رژیم کنونی با کمک امپریالیستها و با توسل به فریب و ریا و در ادامه با قهر ضد انقلابی و سرکوب مبارزات آنان، از تحقق به خواسته های انقلابی و به حق شان جلوگیری کرد. در نتیجه قدرت گیری خمینی جلاد و رژیم جمهوری اسلامی ارتجاعی اش، حاصل انقلاب مردم نبوده، بلکه حاصل سیاستهای قدرتهای بزرگ امپریالیستی بود که در کمین انقلاب توده ها بودند. کنفرانس گوادلوپ نمایانگر پیوند رژیم جمهوری اسلامی با اربابانش بود تا روند وابستگی و حفظ سیستم سرمایه داری وابسته، با قلع و قمع مبارزات توده ها در ایران، ادامه پیدا کند. بنابراین اگر چه حکومت شاه به قدرت مردم از بین رفت ولی چون سیستم سرمایه داری به جا ماند وابستگی به امپریالیستها همچنان تداوم یافت. این واقعیات نشان می دهند که دیکتاتوری ای که امروز توسط رژیم جمهوری اسلامی در ایران برقرار است، و زندان و شکنجه و فقر و فلاکت، همه ریشه در سرسپردگی این رژیم و رژیم های گذشته به امپریالیستها و تداوم این سرسپردگی توسط رژیم جمهوری اسلامی دارد.

امروز در روند وابستگی ایران، بخصوص بعد از قیامهای قهرمانانه ایران در دیماه ۹۶ و آبان ۹۸، طیف گسترده ای از ضد انقلابیون و خائنین با توهم به اینکه بر موج مبارزات مردم سوار شوند و مبارزات آنان را به انحراف بکشانند در کمین انقلاب توده ها هستند تا انقلاب فردای مردم ایران را به دست قدرتهای سرمایه داری بسپارند. آنها خیال شان را خوش کرده اند که با توسل

ر این بخش در ارتباط با وابستگی خاندان پهلوی به امپریالیستها به مورد رضا پهلوی، پسر شاه سرسپرده، پرداخته خواهد شد.

در رابطه با آنچه در بخش قبلی در ارتباط با رژیم شاه سابق گفته شد، لازم به یادآوری است که محمد رضا شاه که با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ توسط امپریالیست های انگلیس و آمریکا بر علیه حکومت قانونی دکتر مصدق، بار دیگر بقدرت رسانده شد، شرایط غارت و چپاول و استثمار نیروی کار در ایران توسط اربابانش را فراهم آورد. اولین اقدام، قرارداد کنسرسیوم بود که طی آن ذخایر نفت ایران که دولت مصدق آن را ملی کرده بود در اختیار امپریالیستها قرار گرفت. رژیم شاه برای حفظ منافع امپریالیستها (به خصوص امپریالیسم انگلیس و آمریکا) در ایران، دیکتاتوری لجام گسیخته ای را در جامعه به وجود آورد تا آنجا که صدای هر انسان آزادیخواه و انقلابی و مبارزی در سياهچالهای شاه با اعدام و تیرباران و شکنجه جواب داده شد. به این ترتیب شاه با اعمال وحشیانه اش علیه مردم، نشان داد که سرکوب داخلی جزئی جدایی ناپذیر از سرسپردگی به بیگانگان و خدمت برای اربابانش میباشد. در نتیجه با خیزش میلیونی توده های مردم که از فقر و فلاکت و خفقان به تنگ آمده و خواهان پایان یافتن نظام ظالمانه شاه بودند، انقلاب سال ۵۷، در ایران رقم زده شد.

رضا پهلوی، پسر شاه سابق و نوه کسی که مردم ایران او را با نام رضا قلدر می شناسند، علیرغم آگاهی به این امر که پدرش با قدرت توده های مردم به زباله دان تاریخ سپرده شد و جدش را نیز انگلیسی ها با خفت و خواری از قدرت برکنار کردند، هنوز رؤیای نشستن بر تخت سلطنت را در سر خود می پروراند. او در صحبت ها و مصاحبه های خود همواره از اشتباه مردم ایران صحبت می کند که گویا از سر ناآگاهی حکومت پدرش را ساقط کرده و به دست خود رژیم آخوند ها را بر سر کار آوردند. ولی این ادعا درست نیست.

فردای انقلاب پیروزمند نوین ایران، رضا پهلوی و خائنین امثال او باید در دادگاه خلق به محاکمه کشیده شوند و جوابگوی دسیسه گری ها، دزدی ها و عوامفریبی های خود علیه مردم ایران باشند.

در روند وابستگی خاندان پهلوی بی مناسبت نمی باشد، در اینجا اشاره ای هم به نقش و حمایت رسانه های امپریالیستی، از خاندان پهلوی در جهت آلترناتیوسازی و تحریف حقایق داشته باشیم. امروز رسانه های وابسته از قبیل صدای آمریکا، بی بی سی، ایران اینترنشنال، رادیو فردا، من و تو و غیره که با کمک های امپریالیستی در خدمت اربابان خود و در کمین انقلاب توده ها هستند، از هیچگونه دروغ و یا تحریف حقایق خودداری نمی کنند. مثلاً اگر به آخرین خیزش مردم در قیام خونین آبان ۹۸ و مبارزات رادیکال و انقلابی توده ها در سراسر ایران نگاه کنیم خواهیم دید که وسعت و شدت مبارزات توده ها علیه رژیم مدتی کنترل از دست نیروهای مسلح رژیم خارج شده و به دست مردم افتاد. مثلاً در شیراز و بوکان که نمونه های برجسته جنگ ستمدیدگان ما علیه دشمنانشان بودند، مزدوران مجبور به فرار شدند و مردم با مبارزات انقلابی و قهر آمیز خود و حمله به مراکز سرکوب و ستم، ژاندارمری، پلیس، پایگاههای نظامی، بانکها، مراکز مذهبی، پمپ بنزین ها و هر چه نشان از رژیم دارو شکنجه جمهوری اسلامی داشت را به آتش کشیدند، بطوریکه رژیم جهت سرکوب مردم از سلاحهای سنگین، هلی کوپتر، تانک و غیره استفاده کرد.

با این توضیح کوتاه حال اگر نگاهی به نقش این رسانه های خود فروخته در قیام خونین آبان ۹۸ داشته باشیم، می بینیم که رسانه ها و تلویزیونهای نام برده، بخصوص تلویزیون "من و تو" بطور مستمر و با تبلیغات گسترده سعی کرده و می کنند که خبرها منتشره را به سمت و سوی خاندان پهلوی و به نفع آنان، این جرثومه فساد سوق داده و عده ای را که تحت تاثیر شعارهای بعضی از سلطنت طلبان قرار گرفته و شعارهایی به نفع رضا خان قلدر می دادند را برجسته کنند. آنها کوشیدند خواستها و مبارزات قهرمانانه خلقهای ایران را به اسم سلطنت طلبان و خاندان پهلوی جا بزنند. گوئی که با مردمی ساده لوح و نا آگاه سر و کار دارند که حاضر خواهند بود تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام قرون وسطایی را به ۲۵۰۰ سال دیگر به عقب برگردانند و تاریخ رنج و عذاب برده داری کوروش و داریوش و پاسارگاد را که بر دوش بردگان زخمی و به هلاکت رسیده ساخته شده، دوباره بوجود آورند. در عوامفریبی این رسانه ها میتوان به سابقه آنها در بی بی سی فارسی در انقلاب ۵۷ اشاره کرد که بی وقفه علیه شاه و به نفع خمینی تبلیغ می کرد و عکس خمینی را در ماه به مردم نشان میداد.

در این میان وضع رضا پهلوی بسیار مضحک است. او یک روز خود را پادشاه ایران می نامد، روزی دیگر ادعای یک فرد عادی را می کند، یک روز به حکومت مشروطه اعتقاد دارد، روزی دیگر به حکومت سلطنتی، او حتی در مصاحبه ای با خبرگزاری و بسایت بلومبرگ در ماه جون ۲۰۱۸ خواستار یک انقلاب دموکراتیک در ایران شد. البته انقلاب دموکراتیک او برای مردم دارای هیچگونه طرح و برنامه ای نمی باشد، و اتفاقاً در همین مصاحبه است که از کمک های مالی کشورهای عربستان و اسرائیل برای انقلاب دموکراتیک در ایران سخن به میان میآورد و واضح تر از هر نوع دلیل و استدلال نشان می دهد که به اصطلاح انقلاب دموکراتیک او از نوع کدام دیکتاتوری با نام دموکراسی می باشد.

همگی از حساب او حقوق دریافت میکردند، یعنی این افراد میتوانند بگویند که از رضا پهلوی حقوق دریافت می کنند، نه از سازمان سیا.

در همان کتاب من و خاندان پهلوی به یکی از کمک های کشور عربستان سعودی در سال ۱۹۸۰ اشاره شده که مبلغ هفت میلیون دلار به رضا پهلوی کمک مالی شده است. با توجه به اینکه تا به امروز از طرف رضا پهلوی علیه این اسناد و مدارک مهم هیچ اقدامی صورت نگرفته است، خود بیانگر صحت و درستی آن میتواند باشد. دزدی ها و روابط با مخوف ترین و خطرناک ترین سازمانهای جاسوسی جهان توسط خاندان پهلوی و همچنین رضا پهلوی، امروز امری نیست که مردم از آن آگاهی و اطلاعی نداشته باشند. امروز کاملاً آشکار است که رضا پهلوی و دیگر بقایای شاه خائن، چگونه با ثروت دزدیده شده از مردم، هنوز به زندگی سلطنتی و شاهانه خود در خارج از مرزهای ایران ادامه میدهند و با نقشه های مذبوحانه و ددمنشانه اشان در تدارکی دیگر برای آفرینش جهنمی دیگر در ایران میباشند.

طبیعی است که با گرفتن کمک از منابع ضد خلقی و امپریالیستی، رضا پهلوی و وابستگان به جریان سلطنت طلب و ضد انقلاب، در فردای سرنگونی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی به قدرت مبارزاتی توده ها، یکی از نیروهای خواهند بود که با تقویت نیروهای ضد انقلاب به کمک سرمایه داران جهانی خواهند شتافت تا آنها بتوانند از طریق نفوذ در مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک به سلطه و استثمار خود ادامه دهند. چنانچه سرمایه داران وابسته در ایران در رژیم شاه با تقویت نیروهای ارتجاعی و نوکر صفت امکانی فراهم ساختند تا امپریالیستها بتوانند در کنفرانس گوادلوپ، خمینی و دارو دسته اش (دیکتاتوری دیگری) را جایگزین رژیم شاه کرده و انقلاب ۵۷ توده ها را عملاً ملاخور بکنند. اما در

رضا پهلوی امروز دلیل ترس از قدرت توده ها، با فریبکاری خود را طرفدار مردم جلوه داده و شعار دموکراسی سر می دهد تا به اهداف پلیدش که همانا نوکری به قدرتهای امپریالیستی در پوشش دموکراسی کاذب می باشد، دست پیدا کند. با نگاهی به یکی از نامه های او به ترامپ که در تاریخ دوشنبه ۱۶ اکتبر ۲۰۱۷ بوده، شاهد آن هستیم که از تلاشهای آمریکا برای مقابله با رژیم جمهوری اسلامی قدردانی می کند. وی مینویسد: "در حالی که ما از تلاش دولت ایالات متحده برای مقابله با رژیم تروریستی قدردانی میکنیم، ما انتظار داریم رهبران و مقامات آن بطور مناسب به مناطق تاریخی و جغرافیایی ثبت شده با نام های مناسب خود اشاره کنند. از توجه شما به این موضوع سپاسگزارم". و یا به تاریخ ۱۴ آوریل ۲۰۱۷ در گفتگو با خبرنگار آسوشیتد پرس چنین می گوید: "از کمک های هر کسی از جمله آمریکا، سعودی ها، اسرائیلی ها استقبال می کند." گوئی اگر نوکر صفتی، مزدوری و خیانت به مردم در کارنامه و دستور این خاندان جنایتکار قرار نداشت، نیروهای ضد خلقی فوق حاضر به کمک به او می بودند.

امروز او در شرایطی از پدرش و حکومت وابسته به امپریالیسم پیشین دفاع می کند که هنوز زنان و مردانی هستند که از دوره شاه آثار شکنجه بر روی جسم و روان آنان باقی مانده است. این ها گواه و مدارکی هستند تا به نسل امروز ثابت کنند که حرف زدن رضا پهلوی از دموکراسی، دروغی بیش نیست و او خواهان گسترش و تداوم وابستگی و دیکتاتوری دیگری در کشور ما می باشد. به طوری که او امروز گرفتن کمک های مالی یعنی گدایی کردن از قدرتهای سرمایه داری و سرسپردگی به آنان را مانند همه مزدوران، جزئی جدایی ناپذیر از عملکردهای خود میداند.

مدارکی وجود دارند که رابطه او با سازمان جاسوسی سیا و جریانات دیگر را نشان میدهند. این مدارک چهره کریه و ددمنشانه او را که ادعای دموکراسی و آزادی در ایران را دارد برای مردم ایران آشکار می سازد. بعنوان مثال میتوان به کتاب "من و خاندان پهلوی" نوشته احمد علی مسعود انصاری و یا کتاب اندرو فریدمن بنام "cover capial" اشاره کرد. در کتاب "من و رضا" که ادامه همان کتاب من و خاندان پهلوی میباشد، چنین آمده است که از صد و پنجاه هزار دلار، که ماهانه سازمان سیا پرداخت می کرد و به حسابی بنام پهلوی سوم (رضاپهلوی) ریخته می شد، بر طبق توافق باید پنجاه هزار به پرویز ثابتی، مقام امنیتی زمان محمد رضا شاه و شکنجه گر ساواک پرداخت می شد و بقیه را که در کتاب به آن اشاره شده به نزدیکان رضا پهلوی که

یادداشتی پیرامون ... از صفحه ۲۰

میدان مبارزه علیه کلیت جمهوری اسلامی به هر نوع فداکاری دست می زنند)، با احمدی نژاد مخالفت کرده بود، در این باره چنین گفت: "وقتی به یک نفر می گویم تو حق توهین کردن به مردم را نداری این درافتادن با کل نظام نیست. عده ای می خواهند سوء استفاده کنند که چون این شخص به وزیر یا رئیس جمهور گفته این کار را اشتباه انجام دادی، پس این آدم با اصل جمهوری مخالف است که این ستم است". در این جا باید گفت که واقعا هم با عدم فهم موضع واقعی شجریان در رابطه با رژیم حاکم، در حق این خواننده ستم روا شده بود! البته نه از آن ستم هایی که هر روزه در هر کوچه و خیابان بر مردم ستمدیده اعمال می شود بلکه همین که به یک اصلاح طلب اتهام بزنی که با اصل جمهوری اسلامی مخالف است، این خود ستم بزرگی در حق اوست! بیهوده نبود که شمس الواعظین یکی از اصلاح طلبان معروف زمانی مطرح کرد که: "اصلاحات فراتر رفتن از نظام و آسیب رساندن به آن نیست، بلکه فرو رفتن در نظام و آسیب شناسی و آسیب زدایی از آن است".

این را هم به خاطر آوریم که در مملکتی که دیکتاتوری حاکم سیاست های

آن ها با توکل به او رنج و مشقت های زندگی شان را متحمل شوند و سخن به اعتراض نگشایند. به راستی که "ربنا"، آن هم با صدای حزن انگیز و تعلیم یافته خواننده اش، وسیله خوبی در دست آخوند های مرتجع حاکم برای فریب توده ها و جهت پیشبرد مقاصد ارتجاعی شان در زندان ها علیه دختران و پسران جوانی بود که به عشق آزادی پا در میدان مبارزه گذاشته بودند و حال مرتجعین در سیاهچال های خود می خواستند از آن ها توپ در خدمت سرکوب آزادیخواهی بسازند.

شوربخت، آن مردمی که در زندان بزرگ ایران باید - موسیقی - "غذای روح" شان، اراجیف مذهبی شود. البته، شجریان آوازهای زیادی خوانده و برای عده ای هم خواننده مورد قبول به حساب می آید. اما، این، موضوع بحث در این جا نیست. بحث بر سر جایگاه طبقاتی شجریان است که خواننده خدمت گزار حکومتیان بود و در بهترین حالت فردی اصلاح طلب در کنار دیگر اصلاح طلبان، حافظ نظام جمهوری اسلامی بود.

۲۵ مهر ۱۳۹۹ - ۱۶ اکتبر ۲۰۲۰

زیر نویس:

* - همه استناد ها به آخرین

گفت و گوی شجریان با روزنامه ایران
به تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۹۵ می باشد.

ارتجاعیش را در لفافه دین و مذهب توجیه می کند - همان مذهبی که مارکس آن را "افیون توده ها" نامید - آواز خوانش هم باید با "خلوص" تمام و احساس کامل، آن هم در ماه رمضان و در "حال و هوای نزدیک افطار" برود استودیو تا "ربنا" بخواند. بعد هم اندر محسنات آن بگوید: "بالاخره وقتی شما با خلوص کاری را انجام می دهید این تأثیر خوب را می گذارد". منظور "تأثیر خوب" همان "ربنا" می است که در خدمت تخریب مذهبی توده ها و اشاعه ایدئولوژی دولتی قرار می گرفت و می گیرد. البته خواننده می تواند مدعی شود که ایرادی به شجریان وارد نیست چون وی بارها فریاد زده که "من نمی خواستم کار سیاسی بکنم. ما از سیاست به دور هستیم"، و تأکید داشت که "هنر مثل خورشید به دوست و دشمن باید یکسان بتابد". البته با همین اعتقاد بود که "ربنا" می خلق شد که حتی در زمان دعوایش با صدا و سیمای جمهوری اسلامی و در حالی که از آن ها می خواست آوازها و صدای وی را پخش نکنند با این حال اجازه پخش "ربنا" را می داد. خودش در این زمینه می گوید "در آن جا گفتم فقط اجازه پخش ربنا را دارید. زیرا برای افطار مردم آن را خوانده ام". آخر این "خورشید" با تابش "یکسان" اش می بایست "پروردگار" را بر سر سفره بی چیز ستمدیدگان بنشانند تا

نگاهی گذرا به وابستگی سلطنت... از صفحه ۱۸

رسانه های ضد خلقی کنونی در ادامه این خیانت هاست که امروز به نفع رضا پهلوی و طیف سلطنت طلبان تبلیغ می کنند و می کوشند بازگشت سلطنت را خواست مردم جا بزنند.

در این میان وضع رضا پهلوی بسیار مضحک است. او یک روز خود را پادشاه ایران می نامد، روزی دیگر ادعای یک فرد عادی را می کند، یک روز به حکومت مشروطه اعتقاد دارد، روزی دیگر به حکومت سلطنتی، او حتی در مصاحبه ای با خبرگزاری و بسایت بلومبرگ در ماه جون ۲۰۱۸ خواستار یک انقلاب دموکراتیک در ایران شد. البته انقلاب دموکراتیک او برای مردم دارای هیچگونه طرح و برنامه ای نمی باشد، و اتفاقاً در همین مصاحبه است که از کمک های مالی کشورهای عربستان و اسرائیل برای انقلاب دموکراتیک در ایران سخن به میان میآورد و واضح تر از هر نوع دلیل و استدلال نشان می دهد که به اصطلاح انقلاب دموکراتیک او از نوع کدام دیکتاتوری با نام دموکراسی می باشد.

در خاتمه باید اشاره کرد که رضا پهلوی و طیف سلطنت طلبان درکی از جامعه ایران و مبارزات واقعی آن ندارند. بعنوان مثال چندی پیش در یکی از مهم ترین سنگرهای مبارزه که دانشگاهها میباشند، دانشگاه هائی که سمبل مبارزه دانشجویان علیه سلطه امپریالیسم و دیکتاتوری، و سمبل مبارزه برای آزادی و برابری هستند، دانشجویان شعار "مجاهد، پهلوی - دو دشمن آزادی" را سر دادند. این شعار عمق آگاهی دانشجویان مبارز و آنچه از تاریخ و از توده های مبارز ایران آموخته بودند را بیان نمود و به واقع دانشجویان حرف دل مردم تحت ستم و انقلابی ایران را انعکاس دادند. اما در جائی که رسانه های امپریالیستی فوق بر بوق شعار رضا شاه روح شاد می دمند، شعار دانشجویان با سکوت آنها مواجه گردید. چرا که آنها خوب می دانستند که شعارها و خواسته های دانشجویان فقط به دانشگاهها مربوط نیست و بیانگر خواست ها و واقعیت هائی است که در جامعه میگذرد. باید خیال مزدورانی چون رضا پهلوی و همه سلطنت طلبان و رسانه های امپریالیستی را با تکیه بر این واقعیت راحت کرد که مردم شعار دموکراسی و آزادی امپریالیست ها را بخصوص در سالهای اخیر برای کشورهایمانند عراق، افغانستان، لیبی و دیگر کشورهای مردم جهان به عینه تجربه کرده اند و فریب آنها را نخواهند خورد. دموکراسی و آزادی ارمغانی آنها برای مردم جهان، به جز تبلیغات دروغ و در عمل جز بمباران، تجاوز، لشکرکشی نظامی، و تحکیم نفوذ و تسلط اقتصادی و سیاسی خود بر مردم ایران را در پی نخواهد داشت.

با توجه به واقعیات فوق و مبارزه شجاعانه و دلیرانه مردم ایران که تا به امروز در مقابل دشمنان نشان یعنی امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی ایستاده و به نبردهای خونین با آنها برخاسته اند و با ارج گذاشتن به مبارزات مردم و انقلابیون گذشته، امروز باید بتوانیم از تجربیات مبارزاتی آنان برای ساختن آینده مان درس بگیریم تا راه رسیدن به دموکراسی و آزادی واقعی را برای مردم هموار کنیم. درست است که مردم ما برای رسیدن به دموکراسی و آزادی به دو انقلاب بزرگ (انقلاب مشروطه و انقلاب ۱۳۵۷) متوسل شدند ولی انقلاب آنان به پیروزی نیانجامید، اما این انقلابات دستاوردهای بزرگ و انکارناپذیری برای مردم ایران داشته اند. امروز مردم ایران به خوبی آگاه هستند که برای رسیدن به نان، مسکن، آزادی و استقلال راهی جز مسلح شدن و جنگیدن با دشمنان خود ندارند. این را تجربه انقلابات دیگر نیز به ثبوت رسانده است که تنها یک خلق مسلح است که امکان آزاد زیستن را دارد. در شرایط کنونی اولین قدم برای بسیج و سازماندهی توده ها برای جنگ علیه دشمنان خود، ایجاد تشکل های سیاسی - نظامی توسط کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی می باشد. پس وظیفه تمام نیروهای راستین انقلاب است که با تمام توان به سازماندهی جوانان مبارز و آگاه کشور که همواره با فداکاری و از جان گذشتگی در پیشاپیش صفوف کارگران و زحمتکشان، بیکاران، تهیدستان، حاشیه نشینان قرار گرفته اند، یاری رسانند، تا بتوان حول پرچم تشکل، تسلیح، اتحاد، مبارزه و پیروزی گرد آمده و در مسیر انقلاب تا تحقق خواسته های کارگران و دیگر توده های تحت ستم ایران پیش رفت.

اکبر نوروزی مرداد ۱۳۹۹

گزارشی از اعتراض به اعدام کارگر زحمتکش، نوید افکاری در هلند-آمستردام



در تداوم اعتراضاتی که در سراسر اروپا علیه اعدام وحشیانه کارگر جوان، نوید افکاری، توسط جمهوری اسلامی صورت گرفته، روز شنبه ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۰، به فراخوان کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران در هلند، که فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در این کشور نیز بخشی از آن هستند، تظاهراتی در میدان "دام" آمستردام برگزار شد. در جریان این تظاهرات، بنرهای بزرگی حاوی شعارهای "نابود باد امپریالیسم! زنده باد سوسیالیسم! سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی"، "علیه امپریالیسم، بنیادگرایی اسلامی و استثمار"، "اعدام ها در ایران باید متوقف شوند"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "سوسیالیسم یا بربریت" و همچنین عکس های تعدادی از جانباختگان زن و مرد در جریان سرکوب شورش گرسنگان توسط جمهوری اسلامی در محل آویخته شده بودند که توجه حاضران و عابران را به شرایط ایران تحت سلطه دیکتاتوری جمهوری اسلامی جلب می کرد. تظاهر کنندگان با بزرگداشت یاد نوید افکاری و تمامی دیگر قربانیان رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی به سردادن شعارهایی نظیر "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، ادامه در صفحه ۶

یادداشتی پیرامون جایگاه طبقاتی شجریان اشرف دهقانی

این مختصر را در پاسخ به عزیزانی که جویای نظر من بودند می نویسم. پس از مرگ شجریان که در پی دست و پنجه نرم کردن با سرطان پیش آمد، رسانه های مختلف، از نوع آشکارا ارتجاعی آن ها گرفته تا رسانه های راست که ادعای بی طرفی یا حتی در کنار مردم بودن را دارند، جهت تجلیل از او سنگ تمام گذاشتند. از هنر او گفتند، به او لقب "خسرو آواز" دادند و ... البته جماعت فوق به این ها بسنده نکردند و علیرغم صحبت های واضح شجریان در دفاع از جمهوری اسلامی و به رغم انتشار عکس هایش که او را همراه با جنایتکاران حکومتی و حتی در حال تعظیم به آن ها نشان می دهند، سعی کردند با شگردهائی او را "هنرمند مردمی" که گویا همانند مردمان ستمدیده و جان به لب رسیده ما با جمهوری اسلامی سر ستیز داشت، به مخاطبین خود قالب کنند. بر چنین زمینه ای، با اظهار نظرهای مخالف و موافق صورت گرفته، بحث های داغی در رابطه با جایگاه واقعی شجریان و چگونگی برخورد به آن در همه جا و از جمله در شبکه های مجازی به راه افتاده است.

در صف بندی ایجاد شده در مورد شجریان، از یک سو حامیان، وی را "خسرو آواز ایران" و خواننده ای که در کنار مردم بود و برای آن ها می خواند معرفی می کنند، و در سوی دیگر، مخالفینش مواضع سیاسی وی که اتفاقاً مغایر با خواست ها و مطالبات توده هاست را برجسته کرده و جایگاه مردمی دادن به او از طرف رسانه های طرفدارش را قبول نداشته و وی را شایسته چنان جایگاهی نمی دانند. در واقعیت امر حتی اگر برخی از اظهارات و برخوردهای شجریان دال بر مخالفت او با جمهوری اسلامی تلقی شود، با ارفاق زیاد به طرفدارانش، حداکثر می توان او را در طیف اصلاح طلبان قرار داد. آن هم در زمانه ای که مردم کوچه و بازار فریاد می زنند "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا". بنابراین هنرمند مردمی خواندن شجریان و یا او را در کنار مردم و مخالف جمهوری اسلامی جلوه دادن، در عمل به معنی خاک پاشیدن به چشم توده هاست. اتفاقاً تجربه نشان داده است که به قول جلایی پور، یکی از اصلاح طلبان مشهور، "اصلاح طلبان به منزله پلی هستند که امکان همزیستی محافظه کاران و مردم را در درون نظام فراهم کرده اند. آنان غریق دریای نارضایتی مردم بودند و اصلاح طلبان به منزله نجات غریق آنان". به عبارت دیگر و یا به بیان واقعی تر، اصلاح طلبان با طرح برخی ایرادات و انتقادات نسبت به حاکمین، سعی خود را معطوف به مردمی جلوه دادن خود کرده اند تا با جلب اعتماد مردم بتوانند کلیت نظام موجود را از خشم و نفرت توده ها مصون نگاه دارند.

امروز نیز طرفداران شجریان به برخی از گفته های او استناد می کنند تا او را در صف توده ها (خلق) جای دهند. مثلاً گفته می شود که شجریان بار ها گفته که "ما از سیاست به دور هستیم" (*) اما مشکل آن جاست که شجریان هیچ وقت روشن نکرد که از چه سیاستی به دور است. بدون شک، وی، از سیاست انقلابی به دور بود نه از سیاست ارتجاعی. مثلاً یکی از جلوه های دور نبودن او از سیاست ارتجاعی، بیعتش با خمینی جلال بود. هنگامی هم که در دفاع از موسوی به مخالفت با احمدی نژاد برخاست که مخالفین را "خس و خاشاک" خطاب کرده بود، باز آشکار کرد که از سیاست ارتجاعی دور نبوده است. به یاد آوریم که مگر میر حسین موسوی نمی گفت "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر" و مگر این شعار اصلاح طلبان در سال ۸۸ نبود؟ همان اصلاح طلبانی که هیچگاه مخالف اصل جمهوری اسلامی نبوده و نیستند؟

اتفاقاً، شجریان برای این که توهمی باقی نماند که مبدا کسی تصور کند که وی در دفاع از توده های جان به لب رسیده (یعنی همان ها که ادامه در صفحه ۱۹

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

SiahkalFadaee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!